

تجربه زیسته زنان در ازدواج زودهنگام

سیده زهرا افتخارزاده*

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۵ تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۵

چکیده

این مقاله حاصل یک مطالعه کیفی با تمرکز بر تجربه زندگی در ازدواج زودهنگام بوده و هدف آن دسترسی به تجربیات زندگی زنانی است که در کودکی ازدواج کرده‌اند. طبق تعاریف، ازدواج زودهنگام به ازدواجی اطلاق می‌شود که زوجین یا یکی از آنان به سن ۱۸ سالگی نرسیده باشد. ۱۲ زن که در کودکی ازدواج کرده‌اند با روش گلوله برفی انتخاب شدند. تجربیات آن‌ها از طریق مصاحبه عمیق نیمه ساختاری جمع‌آوری و بازنویسی گردید و با استفاده از روش کلاسی، جملات و عبارات مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند.

از تدوین مصاحبه‌های انجام‌شده، دوازده مضمون استخراج شد. نتایج نشان داد که ازدواج زودهنگام می‌تواند یک عامل مثبت در بروز خشونت خانگی و ترک تحصیل دختران باشد. ازدواج کودک از منظر روابط زناشویی می‌تواند یکی از مصادیق آزار جنسی کودکان نیز باشد. اکثریت زنان کودک همسر، کودک مادر هم هستند. ازدواج زودهنگام اغلب باعث استثمار کار زن از جمله کار خانگی، روستایی یا اشتغال خارج از منزل می‌شود. فقر و عوامل اقتصادی، فرهنگ خانوادگی، محلی و قومی و ترس از بی‌آبرویی مهم‌ترین عوامل رخداد ازدواج زودهنگام در نمونه مورد مطالعه بوده است.

مضمون‌های استخراج شده مشخص نمود که زنان در ازدواج زودهنگام با مشکلات متعددی روبرو هستند. به نظر می‌رسد که رشد اقتصادی و فرهنگی خانواده‌ها می‌تواند به‌عنوان یک عامل پیشگیری‌کننده عمل کند ولی به‌تنهایی کافی نیست و این امر مستلزم تغییر نگرش‌ها، فرایندها، فرهنگ و قانون است.

واژه‌های کلیدی: ازدواج زودهنگام، ازدواج کودک، تجربه زیسته، کودک همسری، مطالعه کیفی

مقدمه و طرح مسئله

مجامع بین‌المللی، حقوقی و علمی از جمله یونیسف سن کودکی را تا ۱۸ سالگی می‌دانند. از نظر پیمان‌نامه جهانی حقوق کودک که حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کودکان را بیان می‌کند، کودک کسی است که سن او کمتر از ۱۸ سال باشد. (ماده یک پیمان‌نامه جهانی حقوق کودک) در میان مسائلی که حقوق کودکان را به مخاطره می‌اندازد، ازدواج کودک یکی از مسائلی است که تعداد زیادی از کودکان را از حقوق خود محروم می‌نماید. طبق تعاریف ازدواج زودهنگام به ازدواجی اطلاق می‌شود که زوجین یا یکی از آنان به سن ۱۸ سالگی نرسیده باشد. مقاله حاضر بر تجربه زندگی در ازدواج زودهنگام تمرکز دارد و هدف آن دسترسی به تجربیات زندگی زنانی است که در کودکی ازدواج کرده‌اند.

در این میان باوجودی که هر دو جنس در معرض ازدواج‌های زودهنگام هستند ولی دختران بیش‌ترین قربانیان این پدیده به‌شمار می‌روند. اجبار کودک برای ازدواج در سنین خردسالی در حالی که کودک در حال کسب تجربه‌های ارتباط با محیط پیرامون و کسب مهارت‌های زندگی است و هنوز قادر به تجزیه و تحلیل قواعد پیچیده زندگی زناشویی و چگونگی برخورد مناسب با زوج خود در شرایط گوناگون زندگی نمی‌باشد، تبعیض و ظلم بزرگی به دخترانی است که تجربه زندگی مشترکشان برای همیشه در هاله‌ای از ترس و تبعیض خواهد بود. ازدواج اجباری ازدواجی است که

تجربه زیسته زنان در ازدواج زودهنگام ۱۱۱

بدون توافق معتبر یکی از طرفین یا هر دو زوج صورت می‌گیرد و در آن اجبار عاطفی یا بدنی یک عامل اصلی است. از این منظر به دلیل این که هر فرد زیر ۱۸ سالی نمی‌تواند اطلاعات لازم برای انتخاب سرنوشت سازی مانند ازدواج را به راحتی به دست

آورد، ازدواج کودکان علاوه بر زودهنگام بودن، ازدواج اجباری هم محسوب می‌شود (UN Woman, ۲۰۰۵).

ازدواج زودهنگام، پدیده‌ای است که در نقاط گوناگون جهان وجود دارد. یونیسف گزارش می‌دهد که در کشورهای در حال توسعه، بیش از ۶۰ میلیون زن بین سنین ۲۰ تا ۲۴ سال، قبل از هجده سالگی زندگی زناشویی را شروع کرده‌اند؛ سالانه ۱۴ میلیون نو بالغ ۱۵ تا ۱۹ ساله زایمان می‌کنند و دختران زیر سن ۱۵ سال، ۵ برابر بیش از دختران در سن بیست سالگی دستخوش مرگ‌ومیر در طول بارداری یا زایمان می‌شوند. دختران زیر سن ۱۸ سالگی، ۶۰ درصد بیش از دختران بالای ۱۹ سالگی شاهد مرگ‌ومیر نونهال‌شان در یک سال اول زندگی‌شان هستند و حتی اگر شانس زنده ماندن داشته باشد بیش‌تر در معرض بیماری‌های کم‌وزنی، کمبود مواد غذایی و دیرکرد در رشد جسمی و شناختی قرار می‌گیرند. (UNICEF, ۲۰۰۷: ۴). فاصله سنی زیاد بین دختران باهمسرانشان، سبب تحمیل کار خانگی و محدودیت‌های رسیدگی به کودک و فرصت‌های آنان می‌شود و همین امر قدرت و توان تصمیم‌گیری زنان در خانوار را کاهش می‌دهد (UNICEF, ۲۰۰۷: ۲۲). کارشناسان می‌گویند که یکی دیگر از بارزترین پیامدهای منفی چنین ازدواج‌هایی، عدم آمادگی زوج و یا یکی از آنها برای تربیت فرزند است، البته اگر پیش از آن به طلاق منجر نشده باشد.

آمار ازدواج‌های زودهنگام در ایران، نگران‌کننده و نیازمند توجه مددکاران اجتماعی، جامعه‌شناسان، تصمیم‌سازان و برنامه‌ریزان حوزه‌های علوم انسانی، بهداشتی و سیاسی است. معاون مطالعات و تحقیقات سازمان ملی جوانان در سال

۱۳۸۶ اعلام کرد بیشترین ازدواج دختران در سه‌ماهه اول سال مربوط به گروه سنی ۱۵ تا ۱۹ سال بوده است. معاون حقوقی و سجلی سازمان ثبت‌احوال همچنین با تأیید این مطلب اعلام کرد «از کل طلاق‌های ثبت‌شده بیشترین رقم مربوط به گروه سنی ۲۰ تا ۲۴ سال برای زوجه و گروه سنی ۲۵ تا ۲۹ سال برای زوج است.» همچنین «در ۹ ماهه سال ۱۳۸۶ از تعداد کل طلاق‌های ثبت‌شده حدود ۴۸ درصد طول مدت زندگی مشترک زوجین کمتر از ۴ سال بوده است» بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت بیشترین آمار طلاق مربوط به افرادی است که در سنین پایین ازدواج کرده‌اند. طبق آمار ثبت‌احوال کشور در سال ۱۳۸۹، افزایش حدوداً ۴۵ درصدی ازدواج و طلاق کودکان از سال ۱۳۸۴ تا سال ۱۳۸۹ گزارش شده است. اما آنچه تکان‌دهنده‌تر است ازدواج کودکان زیر ۱۰ سال است که ۷۱۶ مورد بوده است و نسبت به سه سال قبل دو برابر شده است. آمار سال ۸۹ نشان می‌دهد که ۳۷ هزار کودک ۱۰ تا ۱۸ سال مطلقه و بیوه در کشور وجود دارد. همچنین بر اساس آمارهای سال ۸۶ تا ۸۹، در هر سال ۸۰۰ کودک دختر ۱۰ تا ۱۴ سال و ۱۵ هزار کودک دختر ۱۵ تا ۱۹ سال در کشور طلاق گرفته‌اند. بر اساس آمار ثبت‌احوال استان تهران در سال ۹۰، ۷۵ دختر یا پسر کمتر از ۱۰ سال ازدواج کرده‌اند. به گفته یک پژوهشگر فعال حوزه کودکان و با استناد به سالنامه منتشرشده مرکز آمار ایران که مربوط به آخرین سرشماری کشور در سال ۸۵ می‌شود، حدود هفت درصد از کودکان در سنین ۱۰ تا ۱۸ ساله کشور تا سال ۸۵ ازدواج کرده‌اند که این درصد بالغ‌بر حدود ۸۴۸ هزار کودک می‌شود که حدود ۷۵۰ هزار نفر از این مجموع دختر و مابقی پسر بوده‌اند. ۲۵ هزار نفر از ۸۴۸ هزار کودک در سنین کمتر از ۱۸ سال طلاق گرفته‌اند.

ازدواج‌های زودهنگام در سنینی روی می‌دهد که افراد در آن به مرحله بلوغ فکری و عقلانی نرسیده‌اند، بنابراین زوجین در انتخاب شریک زندگی خود نمی‌توانند هیچ نقشی ایفا کنند به طوری که پس از گذشت مدتی و به علت ناتوانی در اداره زندگی تصمیم به طلاق و جدایی می‌گیرند. بیشتر پژوهشگران معتقدند که ازدواج‌های

زودهنگام تأثیر بسزایی در افزایش آمار طلاق دارد طلاق گرفتن این کودکان باعث تداوم و تشدید زنانه شدن فقر می‌شود، چراکه فقری که خود منجر به ازدواج می‌شود با طلاق کودک امتداد و حتی آن را تشدید می‌کند. ازدواج در دوران کودکی یا نوجوانی، تبعات منفی و آسیب‌های اجتماعی زیادی را در آینده بر آنان تحمیل خواهد کرد که نمی‌توان از آثار روانی، عاطفی، اجتماعی و زیستی که این نوع ازدواج‌ها بر هر دو جنس تحمیل می‌کند، غافل ماند. ازدواج کودکان بر مناسبات اجتماعی و فردی آن‌ها و در نهایت جامعه تأثیر می‌گذارد. الزامات ازدواج در سنین پایین اغلب منجر به جدایی از خانواده، دوستان و تعلقات، از دست دادن آزادی، تعامل با همسالان و استفاده از فرصت‌های آموزشی می‌شود. اکثریت این دختران پس از ازدواج ترک تحصیل می‌کنند. بر اساس تحقیق صورت گرفته توسط یاراحمدی درباره تأثیر ازدواج زودهنگام بر ترک تحصیل زنان جوان در ایران که با رویکرد چند سطحی روی افراد زن ۱۰ تا ۱۹ سال کشور انجام شده است، ۵۶٪ افراد متأهلی که ترک تحصیل نموده‌اند ازدواج را علت ترک تحصیل خود دانسته‌اند (یاراحمدی، ۱۳۸۷: ۱۵).

بررسی‌ها نشان می‌دهد که ازدواج دختران در سنین کودکی در خانواده‌هایی که پدر معتاد، بیمار روانی، بی‌سواد یا کودک تک‌والد یا والد ناتنی داشته باشند و از لحاظ اقتصادی - اجتماعی در سطح پایینی باشند، بیشتر است. امروزه قاچاق کودکان در قالب ازدواج گریبان گیر خانواده‌های فقیر است. برای مثال ۷۲ درصد از زنانی که اقدام به ترک خانه (فرار از خانه) کرده و در اورژانس‌های اجتماعی بهزیستی استان تهران در سال‌های ۸۱ و ۸۲ پذیرش شده بودند بین ۱۱ تا ۱۷ سال داشتند (معبودیان، ۱۳۸۶: ۱۲).

ازدواج در سن پایین و قبل از بلوغ فکری، کودک را با دنیایی از نیازها و انتظارات برآورده نشده مواجه می‌کند که به‌مرور اثرات روحی و روانی در فرد می‌گذارد. به دلیل این که این ازدواج‌ها پیش از رسیدن کودک به بلوغ فکری صورت می‌پذیرد، دختران کودکی که در سنین پایین مجبور به ازدواج شده‌اند به دلیل آنکه نتوانسته‌اند دوران کودکی و نوجوانی خود را به‌درستی طی کنند به‌مرور زمان دچار بیماری روحی و روانی

می‌شوند. خودکشی، فرار از خانه، روسپیگری و افزایش کودکان مطلقه در جامعه به‌عنوان برخی از آسیب‌های ازدواج کودکان شمرده می‌شود. عدم آمادگی جسمانی کودکان به‌ویژه کودکان واقع در سنین ۱۰ تا ۱۵ سالگی از یکسو و عدم آمادگی روانی و آموزشی کودکان در پذیرش خواسته یا ناخواسته و آگاهانه یا ناآگاهانه همسر بخصوص پذیرش مردان بزرگسال یا جوان از سوی دختران در سن کودکی از سوی دیگر زمینه وقوع بسیاری از آسیب‌پذیری‌های جسمی و روانی آنان را فراهم می‌سازد.

از سال ۱۳۷۳ ایران یکی از امضاکنندگان پیمان‌نامه جهانی حقوق کودک می‌باشد. باین‌حال بر اساس قوانین فعلی ایران، دوران کودکی دختران در ۱۳ سالگی و پسران در ۱۵ سالگی پایان می‌یابد. در همین حال بر اساس موازین شرعی پسران در پایان ۱۵ سالگی و دختران در پایان ۹ سالگی بالغ به‌حساب می‌آیند. شرایطی که تا چند سال پیش در قانون مندرج بود و اکنون نیز قانون راهی را برای عمل به موازین شرعی باز گذاشته است به این معنی که طبق ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی عقد نکاح دختر ۱۳ ساله و پسر ۱۵ ساله منوط به اخذ اجازه ولی (پدر و جد پدری) یا حکم دادگاه است. «گزارش‌های وکلا در مورد نحوه صدور گواهی رشد در دادگاه‌ها نشان می‌دهد که دادگاه‌ها شواهد و مدارک ظاهری را ملاک قرار می‌دهند و برای دختری که رشد جسمی خوبی داشته باشد گواهی رشد صادر می‌شود. قاضی چند سؤال از کودک می‌پرسد و حکم رشید بودن را برای وی صادر می‌کند و بدین ترتیب اجازه ازدواج وی داده می‌شود.» (اعتماد، ۱۳۸۶) اگر پزشکی قانونی تأیید کند که فردی از نظر فیزیکی توانایی ازدواج و تشکیل خانواده را دارد، حتی در سنین پایین‌تر از این، مجوزی بنام "گواهی رشد" برای او صادر می‌شود. بر اساس این مجوز او می‌تواند ازدواج کند. محمد سیف زاده وکیل دادگستری می‌گوید که در اغلب موارد دادگاه‌ها ممانعتی برای دختران ۹ ساله و پسران ۱۵ ساله ایجاد نمی‌کنند. بر اساس آمار اعلام‌شده توسط نماینده قوه قضائیه در جلسه شورای اجتماعی - فرهنگی زنان ۴۲۲۱۳ مورد صدور حکم رشد

در سال ۸۵ ثبت شده است که موجب افزایش ازدواج نوجوانان ایرانی با اجازه رسمی دادگاه گردیده است (همان).

با وجود آمار قابل توجه ازدواج زودهنگام و پیامدهای آن به نظر می‌رسد که تاکنون پژوهش‌های اندکی در این حوزه انجام گرفته است و پژوهش‌هایی هم که انجام شده است به صورت غیرمستقیم در مورد پیامدهای ازدواج زودهنگام از قبیل ترک تحصیل بوده و به ارائه آمار در این زمینه بسنده نموده است. از این رو بررسی ابعاد گوناگون اجتماعی و فرهنگی ازدواج زودهنگام به‌ویژه با تأکید بر تجربه زیسته زنان، ضروری به نظر می‌رسد. بنابراین ضرورت، مقاله حاضر به قصد تحلیل عمقی و موشکافانه این پدیده و بررسی لایه‌های گوناگون آن به تجربه زیسته زنانی می‌پردازد که در کودکی ازدواج کرده‌اند. به همین جهت روش کیفی و آن‌هم از نوع پدیدارشناسی انتخاب شده است تا بتوان به زوایای پنهان موضوع پرداخت. به این جهت می‌توان موضوع و روش برگزیده شده برای این مقاله را بکر و بدیع دانست. در این مطالعه سعی می‌شود به این سؤال پاسخ داده شود که تجربیات، برداشتها و احساسات زنانی که در کودکی ازدواج کرده‌اند، چیست؟

ضرورت پژوهش

به نظر می‌رسد که پدیده ازدواج زودهنگام با توجه به آمار رخداد آن و تأثیراتی که می‌تواند بر کودکان و نوجوانان، ساختار خانواده، طلاق و تربیت نسل آینده داشته باشد، نیازمند انجام پژوهش‌ها و بررسی‌های بیشتری است تا از این رهگذر عوامل بروز و پیامدهای آن به صورت شفاف مشخص شده و با اطلاع‌رسانی نتایج این پژوهش‌ها به مسئولان امر اقدامات و راهکارهایی پیش‌بینی شود که حتی‌الامکان از پیامدهای منفی آن جلوگیری به عمل آید. به همین جهت و با توجه به دامنه اندک پژوهش‌هایی که در این زمینه صورت گرفته است، طراحی پژوهشی در حوزه ازدواج زودهنگام ضروری به نظر

می‌رسید تا از رهگذر بررسی تجربه زیسته زنانی که در کودکی ازدواج کرده‌اند بتوان به لایه‌های عمیق موضوع نفوذ کرده و عوامل و پیامدهای ازدواج زودهنگام را از این طریق مورد بحث و بررسی قرارداد.

هدف‌های پژوهش

هدف اصلی: دسترسی به تجربه زیسته زنانی که در کودکی ازدواج کرده‌اند.

هدف کاربردی

- شفاف‌سازی پیامدهای ازدواج زودهنگام و تأثیرگذاری بر مسئولان امر برای تغییر قانون به نحوی که ازدواج زودهنگام به لحاظ قانونی به رسمیت شناخته نشود.
- جلب توجه مددکاران اجتماعی به پدیده ازدواج زودهنگام و پیامدهای آن و ایفای نقش آنان جهت پیشگیری از این پدیده از طریق ارائه خدمات آموزشی و حمایتی به خانواده‌ها و دختران نوجوان.

مبانی نظری

نظریه رشد روانی-اجتماعی^۱ اریکسون مطرح می‌کند که شخصیت هر فرد، طی مراحل، رشد می‌یابد. هر مرحله در نظریه اریکسون به صلاحیت یافتن و شایسته شدن در یک محدوده از زندگی مربوط است. اگر یک مرحله به خوبی پشت سر گذاشته شود، شخص احساس تسلط خواهد کرد و اگر یک مرحله به طور ضعیفی مدیریت شود، حس بی‌کفایتی در شخص پدید خواهد آمد. اریکسون ۸ مرحله رشد روانی-اجتماعی را برای انسان از بدو تولد تا زمان مرگ در نظر می‌گیرد و در هر مرحله تضادی را در نظر می‌گیرد (Erikson EH, 1980). از مرحله ۵ به بعد مربوط به دوران نوجوانی و پس از آن می‌شود. مرحله ۵ نظریه رشد روانی-اجتماعی با عنوان هویت در

برابر گم‌گشتگی^۱ در مورد دوران نوجوانی بحث می‌کند. دورانی که در آن کودکان به کشف استقلال خود می‌پردازند و به عبارت دیگر، خود را حس می‌کنند. آن‌هایی که از طریق کاوش‌های شخصی، تشویق و پشتیبانی مناسبی دریافت کنند، این مرحله را با حس استقلال و کنترل و نیز حسی قوی نسبت به خود پشت سر می‌گذارند و کسانی که نسبت به باورها و تمایلات خود نامطمئن بمانند، درباره خود و آینده نیز نامطمئن و گم‌گشته خواهند بود. هر مرحله بر پایه مهارت‌های یاد گرفته‌شده در مراحل قبل بنا می‌شود. اریکسون عقیده داشت که حس قوی هویت شخصی برای ایجاد روابط صمیمانه و همراه با تعلق خاطر در دوران بزرگسالی اهمیت دارد.

مرحله ۶ نظریه رشد روانی- اجتماعی اریکسون با عنوان تعلق در برابر انزوا^۲ در مورد دوران اولیه بزرگسالی بحث می‌کند، یعنی زمانی که افراد به کشف روابط شخصی می‌پردازند. اریکسون عقیده داشت که برقرار کردن روابط نزدیک و متعهدانه با دیگران ضرورت دارد. کسانی که در این مرحله موفق باشند، روابط مطمئن و متعهدانه‌ای را به وجود خواهند آورد. مطالعات نشان داده‌اند کسانی که حس ضعیفی نسبت به خود دارند در روابطشان نیز تمایل به تعهدپذیری کمتری دارند و بیشتر در معرض انزوای عاطفی، تنهایی و افسردگی قرار دارند. مرحله ۷ نظریه رشد روانی- اجتماعی با عنوان فعالیت در برابر رکود^۳ درباره دوران بزرگسالی است. دورانی که ما به ساختن زندگی خود ادامه می‌دهیم و تمرکزمان بر روی شغل و خانواده قرار دارد. کسانی که در این مرحله موفق باشند، حس خواهند کرد که از طریق فعال بودن در خانه و اجتماع خود، در کار جهان مشارکت دارند. آن‌هایی که در به دست آوردن این مهارت ناموفق باشند، حس غیرفعال بودن، رکود و درگیر نبودن در کار دنیا را پیدا خواهند کرد. مرحله ۸ نظریه رشد

. Ego Identity ≠ Role Confusion
. Intimacy ≠ Isolation
. Generativity ≠ Stagnation

روانی- اجتماعی با عنوان یکپارچگی در برابر ناامیدی^۱ مربوط به دوران کهنسالی است و بر بازتاب فعالیت‌های گذشته تمرکز دارد. آن‌هایی که در این مرحله ناموفق هستند حس خواهند کرد که زندگی‌شان تلف شده است و بر گذشته افسوس خواهند خورد. در این حالت است که فرد با حس ناامیدی و ناخشنودی روبرو خواهد شد. کسانی که از دستاوردهای گذشته خود در زندگی احساس غرور داشته باشند، حس یکپارچگی، درستی و تشخیص خواهند کرد. با موفقیت پشت سر گذاشتن این مرحله یعنی نگاه به گذشته با اندکی تأسف و احساس رضایت کلی. در واقع ازدواج کودکان باعث اختلال در مراحل رشد روانی - اجتماعی می‌گردد و کودک را بدون گذراندن مرحله پنجم یعنی دوران نوجوانی تا انتهای دوران کهنسالی دچار سرگشتگی، بی‌هویتی، انزوای عاطفی و اجتماعی، ناامیدی، ناخشنودی و افسوس خواهد کرد.

«نظریه سیستم‌ها» جامعه را به‌عنوان اجزای به‌هم‌پیوسته می‌بیند. (پین، ۱۳۹۱) این نظریه لازم می‌داند که رابطه بین اجزا را همانند رابطه بین یک سیستم و یا سیستم‌های دیگر اجتماعی بررسی کند. در نظریه سیستمی ازدواج کودک به‌منزله یک تصمیم صرفاً شخصی یا خانوادگی تحلیل نمی‌شود بلکه محصول روابط سیستم‌های گوناگون در یک جامعه است که می‌تواند افزایش یا کاهش این پدیده را در پی داشته باشد. سیستم‌های خانواده، مدرسه، محله، فرهنگ، دین، سیاست، قوانین و ... از جمله سیستم‌هایی هستند که می‌توانند در این پدیده دخیل باشند و تحلیل صحیح روابط این سیستم‌ها و تأثیر آن بر بروز ازدواج زودهنگام می‌تواند به روشن‌تر شدن زوایای این پدیده یاری رساند.

به عقیده دوبوار، فمینیست اگزیستانسیالیست، آنچه که نهایتاً زن را در قید و اسارت نگاه می‌دارد، دو نقش همسری و مادری است و از نظر او ازدواج غارت سازمان‌یافته کار و ویژگی‌های جنسی زن است. (دوبوار، ۱۳۸۰) جسی برنارد^۲، نظریه‌پرداز فمینیسم لیبرال، با تقسیم ازدواج به «ازدواج فرهنگی» - که برای زنان جنبه

. Integrity ≠ Despair
. Jessie bernard

آرمانی دارد - و «ازدواج نهادی»، ازدواج نوع دوم - یعنی ازدواجی که در واقعیت وجود دارد - را به نفع مردان و به ضرر زنان می‌دانست و خواستار رهایی زنان از آن بود. وی با ارائه شواهدی از درجه تنش زنان و مردان ازدواج کرده و زنان و مردان مجرد، نتیجه می‌گرفت: ازدواج برای مردان خوب و برای زنان بد است و تأثیر نابرابر زناشویی روی دو جنس، زمانی متوقف خواهد شد که زن و شوهر از قیدوبندهای نهادی رایج رهایی یابند و ازدواجی را در پیش گیرند که با نیازها و شخصیت‌شان بهترین همخوانی را دارد (ریترز، ۱۳۸۰: ۴۷۵ - ۴۷۶).

ویلیام آگبرن^۱ و کلارک تیبیتس^۲ در سال ۱۹۳۴ شش کارکرد اساسی برای خانواده برشمرده‌اند که عبارت‌اند از: تنظیم رفتار جنسی، تولیدمثل، حمایت و مراقبت، جامعه‌پذیری، عاطفه و همراهی و تأمین پایگاه اجتماعی (Richard Schaefer, ۱۹۸۹: ۳۲۴).

یکی از کارکردهای مهم خانواده که از سوی بسیاری از جامعه‌شناسان و روان‌شناسان مورد تأکید قرار گرفته، کارکرد «تنظیم رفتار جنسی» است. از دید گروه‌های گوناگون فمینیست، کارکرد تنظیم رفتار جنسی یا ارضای نیازهای جنسی در خانواده، یکی از نمودهای بارز نابرابری بین زن و مرد است؛ نابرابری که نهاد خانواده به آن دامن می‌زند. هرچند فمینیست‌ها به رسمیت شناخته شدن نیاز جنسی زن را، که در پرتو تحقیقات زیست‌شناسی در اوایل قرن بیستم رخ داد، پیشرفتی برای زنان می‌دانند، اما از این که ارضای تمایلات جنسی همچنان برحسب معیارهای مردانه تعریف می‌شود و محرک جنسی مرد قوی‌تر از محرک جنسی زن فرض می‌شود، گلایه می‌کنند. از جمله این پیش‌فرض‌ها عاملی برای توجیه هنجارهای متفاوت زن و مرد در تمایلات جنسی می‌گردند؛ مثل این که از مردان انتظار می‌رود آغازگر باشند و از زنان انتظار می‌رود کنش‌پذیر باشند (گرت، ۱۳۸۰: ۲۵). از دید فمینیست‌ها، تفاوت‌هایی که بین نیازهای جنسی

۱. William F. Ogburn
۲. Clark tibbitts

زنان و مردان در نظر گرفته می‌شود، موجب شده است در بیشتر جوامع، ارزش‌گذاری کمتری نسبت به لذت جنسی زنان صورت گیرد و در این زمینه، امیال جنسی زنان معمولاً یا مسکوت گذارده شده و یا نابهنجار قلمداد گردیده است، مگر زمانی که مکمل نیازهای جنسی مردان مطرح شده باشد. بسیاری از فمینیست‌ها با ارائه شواهدی درباره فرهنگ‌ها و دوره‌های تاریخی گوناگون سعی دارند اثبات کنند که تمایلات جنسی زن و مرد هر دو به شدت تحت تأثیر فرهنگ است. هرچند این موضع به معنای ردّ یک سلسله تأثیرگذاری‌های زیستی بر تمایلات جنسی نیست، اما این تصور که رفتار جنسی الگویی همگانی دارد را، رد می‌کند (همان: ۲۸-۳۱). در نگاه فمینیست‌های لیبرال، اگر اصل بر برابری کامل زن و مرد است، پس نباید مردان در این حوزه، از آزادی، اختیارات و امتیازات بیشتری نسبت به زنان برخوردار باشند (مشیر زاده، ۱۳۸۵: ۲۵۳). نتیجه دیگر مساوات‌طلبی فمینیست‌ها در روابط جنسی، ضرورت احراز رضایت زن نسبت به برقراری ارتباط است. فمینیست‌های رادیکال مدعی هستند که هرگونه پیشروی جنسی مرد برخلاف میل زنان را می‌توان شکلی از تجاوز به شمار آورد که جامعه ما آن را نادیده می‌گیرد و در واقع، تجاوز را نهادینه می‌کند (آبوت و کلر، ۱۳۸۰: ۱۳۵). خلاصه این که از دید آن‌ها، تجاوز جنسی معنایی جدید می‌یابد. دیگر تجاوز به معنای ارتباط جنسی خارج از چارچوب ازدواج نیست، بلکه به معنای روابط جنسی غیر رضایتمندانه است، حتی میان زوجین.

یکی دیگر از کارکردهای مهم خانواده، که همواره بقای جوامع و به‌طور کلی بقای نسل بشر را تضمین می‌کند، کارکرد «تولید مثل» است. در نظر فمینیست‌ها، کارکرد تولیدمثل و نقش مادری یکی از جایگاه‌های به‌شدت مورد منازعه است. در نظر برخی، تولیدمثل و مادری کردن باری بر دوش زنان و بخشی از سرکوبی است که باید از سر راه زنان برداشته شود. این گروه فمینیست‌ها غالباً فناوری‌های جدید را، که فشار تولیدمثل روی زنان را کاهش می‌دهند به‌عنوان کلید آزادی زنان دانسته‌اند. اما در مقابل، گروه دیگری بر این باورند که تولیدمثل و مادری یکی از بزرگ‌ترین لذت‌های زن بودن

است، فقط باید آن را از زیر کنترل جنس مذکر رهانید تا تبدیل به یکی از مثبت‌ترین تجربه‌های زنان شود. فریدان^۱، نظریه‌پرداز لیبرال فمینیسم، معتقد است: چون زن موجودی مستقل است، حق دارد بر جسم خود کنترل داشته باشد و این حق از باور به شأن انسانی مستقل زن همانند مرد برگرفته شده است. او اعتقاد ندارد که زنان باید از مادری رها شوند، بلکه معتقد است: مادری تنها وقتی به یک عمل لذت آفرین و مسئولانه تبدیل می‌شود که زنان بتوانند با آگاهی و مسئولیت انسانی کامل، تصمیم بگیرند مادر باشند. به نظر او، این حق زن - و فقط زن - است که بخواهد یا نخواهد بچه‌دار شود. بدین روی، حق کنترل بر باروری به‌عنوان یک حق مدنی تلقی می‌شود که هیچ مرجعی نمی‌تواند جز خود زن، درباره‌اش تصمیم بگیرد (مشیر زاده، ۱۳۸۵: ۲۴۹-۲۵۰).

لیبرال - فمینیست‌ها نیز ایفای نقش مادری و همسری برای زنان به‌عنوان یک تکلیف را رد کرده و کار خانگی را از آن نظر که به‌طور رسمی به‌حساب نمی‌آید، ظالمانه می‌دانند. بتی فریدان، نظریه‌پرداز این گروه، عقیده دارد: زنانی که زندگی زنانه و خانه‌داری و مادری را دنبال می‌کنند نه از تحصیلاتشان استفاده می‌کنند و نه غیر از خانه، فرزندان، خانواده و زیبایی خود به چیز دیگری علاقه دارند. آن‌ها محصول فرهنگی هستند که از زنان انتظار رشد ندارند و حاصل آن تلف شدن یک‌نفس انسانی است (گراگلیا، ۱۳۸۵: ۶۹).

«جامعه‌پذیری» یکی دیگر از کارکردهای مهم خانواده است. مسئله‌ای که فمینیست‌ها به‌طور جدی مورد بحث قرار داده‌اند، مسئله جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی در خانواده است. آن‌ها از شیوه‌های متفاوت جامعه‌پذیری دختران و پسران انتقاد کرده و آن را یکی از علل اصلی نابرابری‌های جنسی در سطح خانواده و جامعه دانسته‌اند. «نقش‌های جنسیتی» به نقش‌هایی اطلاق می‌شود که بر اساس جنس زیست‌شناختی به

مردان و زنان محول می‌شوند. از نظر فمینیست‌ها، جامعه رفتار مرتبط با جنسیت را به شیوه‌ای بی‌قاعده به هریک از دو جنس زیست‌شناختی پیوند می‌دهد. آن‌ها با تأکید بر این اندیشه دوبرووار، که انسان زن زاده نمی‌شود، بلکه زن می‌شود، به این مسئله پرداختند که نقش‌های جنسی ویژگی‌هایی کسب‌شده، موقعیت‌هایی مقرر شده و بخشی از یک ایدئولوژی هستند که نقش‌های زنان را ناشی از طبیعت آن‌ها می‌داند (هام، ۱۳۸۲: ۴۰۱). و چون این نقش‌های جنسیتی از ظرفیت‌های بالقوه و خواسته‌های فرد جلوگیری می‌کنند، فمینیست‌ها معتقدند: با کنار گذاشتن این نقش‌ها، وضعیت بهتری در پیش روی زنان خواهد بود. آن‌ها بر این باورند که الگوهای ارزشی و رفتاری متمایز میان زن و مرد باید متحول شوند و انسان بودن جای زن بودن یا مرد بودن هدف فرایند جامعه‌پذیری باشد (مطیع، ۱۳۷۸: ۱۳۷). فمینیست‌ها برای توضیح نقش جامعه‌پذیری نقش‌ها، از نقش «ایدئولوژی خانه‌نشینی» نیز یاد کرده‌اند. از نظر آن‌ها، تأکید بر این که جایگاه زنان در خانه باشد، محور اصلی ایدئولوژی خانه‌نشینی را تشکیل می‌دهد. آن‌ها بر این عقیده‌اند که دستگاه‌های ایدئولوژیک و به‌بیان‌دیگر، مجاری جامعه‌پذیری مانند خانواده، مدرسه و رسانه‌ها در تثبیت این ایدئولوژی نقش داشته‌اند؛ بدین‌صورت که از کودکی به دختران یاد داده می‌شد که باید مطیع و مهربان باشند و هرچه می‌خواهند با کم‌رویی به دست آورند و نه با پرخاش‌جویی، و حتی اسباب‌بازی‌هایی که برای هر دو جنس خریداری می‌شده باهم متفاوت بوده و به‌گونه‌ای آینده نقش‌هایشان را برایشان مشخص می‌کرده‌اند. (همان: ۲۱۹).

یکی از نقش‌هایی که واکنش فمینیست‌ها را در پی داشته، نقش سرپرستی مرد و اقتدار وی در خانواده است. از نظر آن‌ها، قدرت خانواده باید بین اعضا به‌صورت یکسان توزیع شود و نباید قدرت در دست مردان متمرکز باشد؛ زیرا از یک‌سو، قدرت مطلق داشتن زمینه سوءاستفاده‌های مردان در ستم بر زنان را بیشتر فراهم می‌کند، و از سوی دیگر، عواملی که فساد آوری قدرت را تعدیل کند نیز وجود ندارند. آن‌ها این اصل را که هر جمعی نیازمند سرپرست است رد کرده، معتقدند:

درست نیست تصور کنیم در جمع داوطلبانه دو انسان، ضرورتاً یکی از آن‌ها باید حاکم مطلق باشد، و نادرست‌تر این است که گمان کنیم قانون باید از قبل مشخص کند که کدام یک از آن‌ها فرادست و کدام یک فرودست باشد (میل، ۱۳۷۹: ۶۱). از نظر آن‌ها، تصمیم‌گیری درباره امور مهم خانه‌بر عهده فرد خاصی نیست، بلکه هر یک از زن و مرد که صلاحیت بیشتری داشته باشد، می‌تواند تصمیم‌گیری کند (همان: ۹۲-۹۳).

به اعتقاد بسیاری از جامعه‌شناسان، «ارضای نیازهای عاطفی» یکی از مهم‌ترین کارکردهای خانواده است که می‌تواند بقا و استمرار این نهاد را - به‌ویژه در جوامع صنعتی - تضمین کند. پارسونز از میان کارکردهای خانواده، دو کارکرد را از همه مهم‌تر می‌داند: یکی کارکرد «جامعه‌پذیری» و دیگری نقشی که خانواده در تثبیت شخصیت بزرگسالان دارد (سگالین، ۱۳۷۰: ۸۸). این نقش مهم، که پارسونز با بهره‌گیری از اصول روان‌کاوی، آن را یکی از دو کارکرد اساسی خانواده در جوامع صنعتی می‌داند، در واقع، جنبه مهمی از کارکرد عاطفه و همراهی است. بی‌شک، فمینیست‌ها نیز مانند دیگران ارضای نیازهای عاطفی را یکی از آرمان‌های اساسی خانواده می‌دانند. اما آنچه فمینیست‌ها را واداشته است از این کارکرد خانواده نیز انتقاد کنند این است که این کارکرد و این آرمان در خانواده برای مرد و زن به‌صورت یکسان تأمین نمی‌شود. عواملی همچون اشتغال زنان، کار خانگی، خشونت در خانواده و مانند آن‌ها عواملی هستند که فمینیست‌ها را واداشته‌اند تا ادعا کنند: این کارکرد عاطفی در خانواده، عادلانه جاری نمی‌شود. حوزه دیگری که فمینیست‌ها در تحلیل کارکرد عاطفی خانواده به آن پرداخته‌اند، حوزه «خشونت خانگی علیه زنان» است که فمینیست‌ها آن را جنبه تاریکی از حیات خانوادگی دانسته‌اند. آن‌ها معتقدند: خانه غالباً به‌عنوان پناهگاه امنیت و خوش‌بختی تصور می‌شود، اما واقعیت تلخ این است که خشونت خانگی بخشی از تجربه بسیاری از زنان است. از نظر آن‌ها، دلیل اصلی خشونت، وجود ساختارهای اقتداری پدرسالارانه در جامعه است، و نهاد خانواده در حکم نهاد مرکزی پدرسالاری،

بر اساس نابرابری‌های اجتماعی و استثمار زنان و کودکان بنانهاده شده است و ایدئولوژی‌های جامعه می‌کوشند آن را حفظ کند (اعزازی، ۱۳۸۳: ۷۷).

روش‌شناسی

این پژوهش مطالعه‌ای کیفی و از نوع پدیدارشناسی است؛ پدیدارشناسی، علم مطالعه، توصیف و تفسیر دقیق پدیده‌های گوناگون زندگی است که بر تمام حوزه‌های تجربی تأکید دارد. در تحقیق پدیدارشناسی تجربیات، برداشت‌ها و احساسات افراد مورد مطالعه قرار می‌گیرد (Abdsaeidy & Akbari, ۱۲). نمونه در این پژوهش با توجه به هدف مطالعه که کشف تجربیات زندگی زنان در ازدواج زودهنگام است، بر اساس نمونه‌گیری گلوله برفی^۱ انتخاب شدند، استفاده از این تکنیک نمونه‌گیری در مواردی رواج دارد که می‌خواهیم افراد نمونه خود را با کمک کسانی که در ابتدا با آنان آشنایی داریم، انتخاب کنیم. بنابراین نمونه مانند گلوله برفی‌ای است که می‌غلند و در حال غلتیدن بزرگ‌تر می‌شود. بدین معنا که مصاحبه خود را با کسانی از جمعیت آماری که می‌شناسیم آغاز کرده و سپس با معرفی و هدایت آنان به سراغ سایر اعضای این جمعیت می‌رویم. پس در این روش استفاده از کسانی که به تعداد بیشتری از افراد جمعیت آماری تحقیق دسترسی دارند، از اولویت بیشتری برخوردار است.

جمعیت نمونه پژوهش از میان افرادی انتخاب شدند که طبق تعریف در کودکی ازدواج کرده بودند، بیش از ۲ سال از ازدواج آنان گذشته بود، تمایل به شرکت در پژوهش داشتند و در نهایت فرم اطلاعاتی و رضایت‌نامه شرکت در پژوهش را تکمیل کرده بودند. این مطالعه در شهر تهران به اجرا درآمد. نوع مصاحبه‌های انجام شده در این تحقیق مصاحبه نیمه ساختاریافته عمیق بوده است، یعنی در عین حالی که محورهای اصلی تحقیق مشخص بوده و از قبل در مورد آن تصمیم‌گیری شده است، گاهی با

توجه به مباحث مطرح شده از سوی مصاحبه‌شوندگان، ساختار پرسش‌نامه مصاحبه را تا حدی رها کرده و اجازه داده‌ایم تا آنان به هر شکل و با هر عمقی که قادرند از تجربه ازدواج در کودکی بگویند، حاصل این روش این بوده است که در مواردی به یافته‌هایی دست یافتیم که از قبل انتظار آن را نداشته و یا در مورد آن اطلاعات کمی داشته‌ایم. ابتدا با هر فرد به‌طور جداگانه مصاحبه انجام و با اجازه آنان کلیه مکالمات روی نوار ضبط شد. ۱۲ مصاحبه به مدت یک ساعت و نیم تا دو ساعت با پاسخ‌گویان انجام شد. قبل از مصاحبه مختصری از موضوع پژوهش و هدف تحقیق جهت اطلاع و اطمینان خاطر پاسخگو برایش بیان می‌شده است و هر مصاحبه‌شونده می‌دانست که رونوشتی از گفت‌وگو بدون هیچ اسم و آدرسی نزد محقق صرفاً برای جمع‌آوری داده‌های تحقیق خواهد ماند.

سؤالاتی که از این زنان پرسیده شده درباره تجربه، برداشت و احساس آنان در مورد ازدواج در کودکی بوده است. تصور آنان از عشق، ازدواج و روابط زناشویی پیش و پس از ازدواج، چگونگی رخداد ازدواجشان، تجربه آن‌ها از روابط زناشویی، میزان انتخاب‌گری آنان در ازدواج، روابط زناشویی و بارداری و مادری، تجربه آنان از بارداری، زایمان و مادری در سنین پایین، تأثیر ازدواج زودهنگام بر ادامه تحصیل، نحوه حضور در اجتماع، روابط اجتماعی و مسائل اقتصادی آنان، تجربه آنان از خشونت خانگی و... مواردی از این قبیل مهم‌ترین موضوعات مطرح شده در سؤالات مصاحبه بود.

پس از اتمام هر مصاحبه، پژوهشگر دو بار به آن گوش‌داده و پس از آن متن مکالمات به‌صورت کتبی درآمد. به‌منظور تجزیه و تحلیل داده‌ها از روش هفت مرحله‌ای کلایزی استفاده شد که شامل خواندن یافته‌های مهم و هم‌احساس شدن با افراد شرکت‌کننده به‌منظور درک افراد و استخراج جملات مهم در رابطه با پدیده مورد مطالعه، دادن مفاهیم خاص به جملات استخراج شده، دسته‌بندی مفاهیم و فرمول‌های به‌دست‌آمده، رجوع به مطالب اصلی و مقایسه ایده‌ها، توصیف پدیده مورد

مطالعه و درنهایت بازگردانی توصیف پدیده‌ها به شرکت‌کنندگان جهت بررسی اعتمادپذیری نتایج به دست آمده است.

کسب رضایت آگاهانه، حفظ بی‌نامی، محرمانه بودن اطلاعات و برخورداری از حق کناره‌گیری از پژوهش از جمله ملاحظات اخلاقی لحاظ شده در مطالعه بود.

یافته‌ها

جدول ۱ فراوانی و ویژگی‌های جمعیتی شرکت‌کنندگان در تحقیق را نشان می‌دهد. شرکت‌کنندگان در این تحقیق شامل ۱۲ نفر از زنانی بودند که در کودکی ازدواج کرده‌اند. دامنه سنی شرکت‌کنندگان بین ۱۵ تا ۶۸ سال قرار داشته و میانگین سنی آنها ۳۳/۵ سال و میانگین سن ازدواجشان ۱۴/۵ سال بود. شرکت‌کنندگان حداقل ۳ سال از زمان ازدواجشان می‌گذشت. میانگین سن اولین بارداری ۱۶/۵ سال بوده است. میزان تحصیلات در زنان ۱ مورد دیپلم، ۳ مورد سیکل، ۷ مورد ابتدایی و ۱ مورد بی‌سواد بودند. ۸ نفر از آنان خانه‌دار و تنها ۴ نفر شاغل بودند که از میان آنها نیز ۳ نفر کارگر منازل و یک نفر مربی تعلیم رانندگی بود.

جدول ۱- ویژگی‌های جمعیتی شرکت‌کنندگان در تحقیق

شماره مشخصات	سن زن	تخصیلات	شغل	سن شوهر	تخصیلات شوهر	شغل شوهر	طول مدت ازدواج	تعداد فرزند	سن ازدواج	سن اولین بارداری	زمان مصاحبه
۱	۴۷	پنجم ابتدایی	کارگر منزل	فوت: ۳۵	پنجم ابتدایی	چوپان/ آبدارچی	۱۸ سال	۴	۱۵	۱۷	۱:۴۰
۲	۲۹	دوم راهنمایی	خانه‌دار	۳۳	دوم راهنمایی	نقاش ساختمان	۱۳	۱	۱۶	۲۳	۱:۳۵
۳	۶۸	اول راهنمایی	کارگر منزل	۷۸	بی سواد	کارگر	۵۴	۸	۱۴	۱۵	۲ ساعت
۴	۵۰	بی سواد	خانه‌دار	فوت: ۴۶	بی سواد	کارگر	۳۰	۴	۱۴	۱۵	۱:۳۰
۵	۴۵	اول راهنمایی	کارگر منزل	۵۵	سوم راهنمایی	ازکار افتاده	۳۱	۳	۱۴	۱۵	۱:۵۰
۶	۱۵	دوم راهنمایی	خانه‌دار	۱۹	پنجم دبستان	کارگر	۳	۱	۱۲	۱۵	۱:۲۵
۷	۲۵	چهارم دبستان	خانه‌دار	۲۸	پنجم دبستان	کارگر	۱۱	۱	۱۴	۱۶	۱:۴۵
۸	۲۸	سوم راهنمایی	خانه‌دار	۳۰	سوم راهنمایی	بیکار	۱۳	۱	۱۵	۱۶	۱:۴۰
۹	۲۶	اول دبیرستان	خانه‌دار	۲۸	سوم راهنمایی	بیکار (مطلقه)	۱۱	۱	۱۵	۱۶	۱:۲۰
۱۰	۳۲	دیپلم رانندگی	مربی رانندگی	۳۵	اول راهنمایی	بیکار	۱۷	۲	۱۵	۱۷	۲:۰۰
۱۱	۲۰	دوم راهنمایی	خانه‌دار	۲۵	اول راهنمایی	تأسیسات ساختمان	۴	۱	۱۶	۱۷	۱:۳۰
۱۲	۱۸	اول دبیرستان	خانه‌دار	۲۲	سوم راهنمایی	نگهبان	۳	۱	۱۵	۱۶	۱:۵۰

از آنالیز مصاحبه‌ها، دوازده مضمون استخراج شد که به شرح زیر می‌باشند:

چرا ازدواج زود فرارسید؟

برداشت زنان در نمونه مورد مطالعه در مورد این که چرا و چه شد که در سن پایین ازدواج کردند به مواردی چون فقر و عوامل اقتصادی، کم شدن نان خور و ترس از بی‌آبرویی اشاره دارد. یکی از زنان می‌گوید:

«بابام گفت دختر نباید بمونه، باید زود بدی بره خونه شوهر. دختر زیاد تو خونه بابا بمونه با این میره با اون میره. بابام شکاک بود مثلاً یک پسر با دخترش حرف می‌زد خودش رو می‌کشت. دختر باید زود شوهر کنه بره سر زندگی. سروسامان بگیره. از آبروریزی می‌ترسید. برای پول هم می‌گفت. پول نداشتیم، می‌گفت نون خورمون کمتر میشه.»

ازدواج زودهنگام به ارث می‌رسد!

یکی دیگر از علل ازدواج زودهنگام می‌تواند فرهنگ خانوادگی، محلی و قومی باشد. به نحوی که در نمونه مورد مطالعه مشاهده شد زنانی که خودشان در کودکی ازدواج کرده‌اند دخترانشان و حتی نوه‌های دخترشان نیز با وجود تغییر زمانه در سنین کم ۱۴ الی ۱۷ سال ازدواج کرده‌اند. به نظر می‌رسد که فرهنگ خانوادگی، محلی و قومی می‌تواند موجب بازتولید ازدواج زودهنگام شود. یکی از زنان در مورد ازدواج زودهنگام دخترانش می‌گوید:

«دو تا دخترام آنقد خوشگلن. به خاطر خوشگلی شون آنقد واسشون خواستگار اومد باباشون اینا رو ۱۳-۱۴ سالگی شوهر داد. می‌ترسید دختراش با کسی برن زود شوهر داد. گفت تا خودم هستم زود سروسامون بگیرن. دخترم همش میگه من از بابام راضی نیستم منو زود شوهر داد خدا هم راضی نباشه منو بدبخت کرد. شوهر یکی از دخترام هم شیزوفرنی داشت ۳۰ سالش بود خودش رو دار زد. نوه‌ها هم همه ۱۴-۱۵ سالگی ازدواج کردن. بچه هم دارن. یکی از نوه هام اول

نظری ازدواج کرد. پسربرادر شوهر دخترم اومد خواستگاری، اینو خواست، اینم راضی شد، شوهرش داد. گفت پسرعمومه عیب نداره. الان هم طلاق گرفته با یه بچه اومده پیش دخترم.»

عدم آگاهی

دختران در ازدواج زودهنگام به علت سن پایین، عدم اطلاع و آموزش چه از طرف خانواده و چه از سوی نهادهای رسمی مانند مدرسه در زمینه مسائل جنسی، بارداری، مادری، مسئولیت‌ها و مهارت‌های زندگی بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای وارد زندگی شده و این مسئله آسیب‌های آنان را دوچندان می‌کند.

«بابام خواهر بزرگ‌ترم رو هم همون ۱۳-۱۴ سالگی قبل من شوهر داد. مرده خودش زن داشت. دروغکی گفت زن ندارم. همش خواهرم رو می‌زد. بابام طلاقشو گرفت. وقتی خواهرم طلاق گرفت من هنوز تو خونه بودم. برگشت اومد پیش ما زندگی می‌کرد. وقتی اومدن خواستگاری من خواهرم هیچی نگفت. من اصلاً عقلم نمی‌رسید که بخوام راجع به ازدواج از اون چیزی بپرسم. اصلاً هیچی نمی‌دونستم. دخترای اون موقع هم اصلاً هیچی بلد نبودند که بخوام تو مدرسه چیزی بفهمم. مثلاً تو مدرسه می‌رفتم با این دخترها دوست می‌شدم اصلاً هیچی بهم دیگه نمی‌گفتن. در فکر ازدواج و این حرف‌ها اصلاً هیچی حرف نمی‌زدن. تا وقتی این اومد خواستگاریم. مامان هم اصلاً هیچی نمی‌گفت. از خواستگاری تا ازدواج یکماه نشد. تو اون یکماه هم اصلاً هیچکس هیچی در مورد ازدواج به من نگفت. من اون موقع هنوز پررود نمی‌شدم. مثکه همون شب عروسی بود پررود شدم. بعد از اون فوری حامله شدم. یعنی خونه بابام من اصلاً نمی‌دونستم پررود چیه. هیچی نشنیده بودم دخترا اینطوری میشن انگار من اصلاً تو فاز نبودم. (با خنده) دخترای الان ماشالا نگاه می‌کنی همه چی حالیشونه.»

ادامه تحصیل

یکی از پیامدهای معمول ناشی از ازدواج زودهنگام ترک تحصیل دختران و عدم امکان ادامه تحصیل آنها است. علت ترک تحصیل این دختران معمولاً به ممانعت پدر یا شوهر بر می‌گردد. زنان کودک همسر عموماً یا پیش از ازدواج و از طرف پدر خانواده و یا در آستانه ازدواج توسط شوهر از تحصیل منع شده‌اند. یکی از زنان که پیش از ازدواج با ممانعت پدر ترک تحصیل نموده است می‌گوید:

«پدرم اجازه ادامه تحصیل نداد. ۳-۴ ماه گریه کردم، مریض شدم. دختر روز به روز بزرگ‌تر می‌شود دورش زندان درست می‌کنند. کلاس پنجم شد، همه می‌گویند تو سرش که بشین خانه تو دختر بزرگی شدی، زشته از خانه بیرون بروی.»

یکی دیگر از زنان کودک همسر که در آستانه ازدواج ترک تحصیل نموده است می‌گوید:

«قبل از ازدواج مدرسه می‌رفتم. تا کلاس اول راهنمایی درس خواندم. بعد از اون بابام آورد منو شوهر داد. من اصلاً دوست نداشتم شوهر کنم. خیلی دوست داشتم درس بخونم به یه جایی برسم، نشد. درسم خوب بود. هیچ کس که تو خونمون سواد دار نبود. فقط من خودم همه چی بلد بودم. هیچکس نبود کمکم کنه. بعدش هم باز می‌خواستم درس بخونم ولی شوهرم اصلاً مدرسه رو قبول نداشت. خودش هیچی درس نخونده بود. بی سواد کامل بود.»

عشق

زنان کودک همسر یا هرگز فرصت عاشق شدن را پیدا نکرده‌اند و یا خاطره دوری از اولین کسی دارند که به آنان ابراز عشق کرده و در رویای خود می‌پندارند که اگر پدر من را به همسری اولین عشق رؤیایی درمی‌آورد، روزگار بهتری داشتم. یکی از زنان می‌گوید:

«زنان اجازه ندارند حتی عاشق شوند، باید پدر و مادرشان کسی را پیدا کنند، ازدواجشان هم اختیاری نیست. اصلاً من فرصت عشق پیدا نکردم. هر خواستگاری هم که برایت بیاید طبق میل پدر و مادر است. با پول مثل کالا مبادله می‌شود.»

عشق اول: گویی همه آن‌ها در ذهن خودشان اسطوره‌ای از عشق رؤیایی دارند از اولین کسی که در همان سنین در کوچه، خیابان یا فامیل و آشنایان به آنان ابراز عشق نموده و تمام نداشته‌های خود از عشق و محبت در زندگی را در آن عشق گمشده جستجو می‌کنند. یکی از زنان ماجرای خود را این‌گونه روایت می‌کند:

«شوهرم یه پسرعمو داشت این منو می‌خواست. می‌اومد وامی‌سازد تو خیابون من که از خونه می‌اومدم بیرون برم مدرسه تا منو می‌دید با من راه می‌افتاد تو نگو این پسرعمو منو می‌خواه منم یجوری شده بود می‌خواستمش. به من می‌گفت چرا آنقدر از من دور وایمی‌سی؟ بیا نزدیک من. منم بهش می‌گفتم نه چون اصلاً روم نمی‌شد. می‌گفت تورو خدا بیا نزدیک‌تر با من حرف بزن. من تورو می‌خوام. تو رو دوست دارم. تو ازدواج نکن. درستو بخون درستو ادامه بده. دیپلمتو بگیر. منم درسمو تموم می‌کنم باهم ازدواج می‌کنیم. منم خیلی دلم اینو گرفته بود. اون می‌اومد دوست داشتم خوشحال می‌شدم. دوست داشتم باهاش ازدواج کنم الان هم هست یموقع منو می‌بینه میگه خانم حالت خوبه، چیکار می‌کنی منو الان می‌بینه آنقدر عزت احترام خانم خانم می‌کنه تو دل خودم می‌گم این باز چشمش دنبال منه. (می‌خندد) من خودم خیلی می‌گم کاشکی این نبود با اون بودم. بابام منو اشتباهی به این داد. بدفعه هم منو دید گفت تو بی وفا بودی. حرف منو زمین انداختی رفتی شوهر کردی. گفتم دست من نبود که. من بهش گفتم منم درسمو می‌خونم

در رسم تموم شد باشه. قول دادم. چه می‌دونستم بابام می‌خواد منو برداره

بده به این.»

به نظر می‌رسد که در صورتی که شوهر فوت نکند یا طلاق نگیرند در آخرین دوره زندگی تغییرات مثبتی در زندگی زنان کودک همسر ایجاد می‌شود. گویی که مردان تازه پس از رنج‌های فراوان زن می‌آموزند که چگونه زندگی کنند. مرد به یاد می‌آورد که چه رنج‌هایی را بر زنش تحمیل نموده است و زن دیگر از غرزدن خسته می‌شود. می‌خواهد که در دوره دوم بزرگسالی یا کهنسالی به جای تمام زندگی‌اش در آرامش زندگی کند. یکی از زنان کودک همسر که در ۱۴ سالگی ازدواج کرده و اکنون ۶۸ ساله است می‌گوید:

«ولی امسال خیلی بهش وابسته شدم. سال‌های پیش اصلاً نمی‌خواستم ببینمش ولی از پارسال تا حالا اخلاقش خیلی خوب شده. دیگه فحش نمی‌ده. فقط بهم میگه اگر مردنی هست من از تو زودتر بمیرم. من نمی‌خوام من بمونم تو بمیری. میگه یه روز تو رو نبینم. هر روز صبح از دهات بهم زنگ می‌زنه. حرفای خوب می‌زنه. منم بهش زنگ می‌زنم. میگه منو ببخش اون موقع من تو رو خیلی اذیت کردم. خیلی کتکت زدم. نمی‌دونستم. کسی نبود بهمون یاد بده. بهمون بگه زندگی اینجوریه. راهنما نداشتیم. خودم هم بلد نبودم چی بگم. زندگی کردن بلد نبودم. همش تو رو اذیت می‌کردم. تو رو می‌زدم. نمی‌خوام وقت مردن تو از من ناراضی باشی. میگه منو ببخش من معذرت می‌خوام منم به شوخی میگم نه نمی‌بخشمت میگه نه تو رو خدا منو ببخش. می‌بخشمش (می‌خندد) به خودش هم گفتم دیگه گذشته‌ها گذشته. من دیگه هیچی به دلم نیست. یعنی همه کارایی که کرده، اذیت‌ها، کتک‌ها همه یادم رفته. ولی کارهای بچگی خودمو همه رو یادمه. مال اینو هر کاری بهم کرده یادم رفته. نمیدونم چرا»

آن‌ها به سختی می‌توانند از عشق حرف بزنند. یکی از زنان در پاسخ این سؤال که فکر می‌کنی عشق چیست؟ می‌گوید:

«چون که از روز اول من نمی‌دونستم اصلاً زندگی چیه، طعم زندگی رو نچشیدم. از زندگی لذت نبردم. اصلاً نفهمیدم زندگی چیه. تا بود همش تو خونه با کتک کار کردم اصلاً زندگی کردن بهم نچسبید. لذت نبردم. بعد هم که میرم خونه مردم سرکار. اصلاً نمی‌فهمم چیه. شب بخواب صبح برو سرکار. هرچی هم می‌گیرم تو خونه واسه بچه‌ها خرج می‌کنم. ی‌موقع چی بشه لباسی چیزی لازم داشتم برای خودم بخرم. شوهرم که از اول تا آخر عمر دوتا پیرهن برام نخريد بینم چجوریه. داشت یا نداشت اصلاً بلد نبود هدیه دادن چی هست. من که آنقدر زجر کشیدم به نظرم عشق و این حرفا همش دروغه.»

رابطه زناشویی

ازدواج کودک از این منظر می‌تواند یکی از مصادیق آزار جنسی کودکان باشد چرا که کودک بدون هیچ اطلاع و آموزش و بسیاری از اوقات حتی پیش از بلوغ و در زمانی که خود هنوز تمایلاتی از این قبیل پیدا نکرده معمولاً به مردی بزرگ‌تر از خود که حداقل اطلاع بیشتری از خودش دارد سپرده می‌شود تا به هر شیوه‌ای با وی رفتار کند. تجربه‌های زنان کودک همسر عموماً در این بخش بسیار تکان‌دهنده و بازگویی آن برای خودشان نیز دشوار است. چرا که یادآور بدترین خاطرات آنان می‌باشد. یکی از زنان که در سن ۱۴ سالگی ازدواج کرده است تجربه خود از اولین شب عروسی را این‌چنین بیان می‌کند:

«شب اول خیلی می‌ترسیدم. شوهرم هم ۲۵ سالش بود. من که عقلم نمی‌رسید. کار از کار گذشت. من گریه می‌کردم اون همش منو ناز می‌کرد. ولی من خیلی گریه می‌کردم. ازش می‌ترسیدم. هی قسمش می‌دادم می‌گفتم تو رو خدا منو ول کن. اونم هیچ حرفی نمی‌زد. بعد

شدید خونریزی کردم. بازم ول نمی‌کرد. می‌دیدم خونریزی کردم گریه می‌کردم. یک خانمی رو شب اول عروسی وقتی عروس و دواماد خلوت می‌کردن می‌داشتن پشت در که دستمال دختر رو ببینه که معلوم بشه دختره یا نه. آگه دستمال داشت می‌گفتن دختره آگه نداشت می‌گفتن دختره نبوده. آگه دختر نباشه همون شبانه رد می‌کردن می‌رفت خونه باباش. شوهرم وقتی کار خودش رو کرد گذاشت رفت بیرون. کردها رسمشونه. داماد وقتی کار خودش رو می‌کنه میذاره میره بیرون، اون خانم میاد دستمالا رو جمع میکنه میبره میذاره تو بقیچه فرداش میره پیش پدر مادر دختره. میگه چشمتون روشن دخترتون دیگه ازدواج کرد تموم شد. خانمه اومد ناراحت شد. دستمالا رو جمع کرد شوهرم از دوباره اومد یخورده باهاش دعوا کرد گفت واسه چی آنقدر دیگه بهش فشار میاری دیگه بسه. تو وقتی دیدی این اینجوریه واسه چی دوباره شروع کردی؟ گفت داغون ماغونش کردی دیگه بسه. حالیش نبود. بلانسبت مثل خر بود. تا سه روز خونریزی داشتتم. بعدش هرشب همینجوری بود. دیگه از دستش خسته شده بودم. دیگه هرشب ول نمی‌کرد. انگار روز از نو روزی از نو. هر ساعت هر دقه اینجوری بود. شب و روز واسش فرق نداشت. من هیچ حس خوبی نداشتم اصلاً بدم می‌اومد. همیشه بدم می‌اومد چاره‌ای نداشتم. دوست نداشتم ولی هیچی نمی‌گفتم»

بارداری، زایمان و مادری

اکثریت زنان کودک همسری که ما با آنها صحبت کردیم یکی دو سال بعد از ازدواج باردار شده‌اند و میانگین سن اولین بارداری آنها ۱۶/۵ سال بوده است. آنان علاوه بر کودک همسر، کودک مادر هم هستند. یعنی زمانی مادر شده‌اند که هنوز

خودشان کودک محسوب می‌شدند و در دوره نوجوانی خود قرار داشته‌اند. یکی از این زنان در مورد تجربه بارداری خود می‌گوید:

«وقتی شوهرم دادند اصلاً نمی‌دانستم ازدواج یعنی چی؟ اولین بار وقتی فهمیدم حامله شدم، اصلاً نمی‌دانستم حاملگی یعنی چی؟ وحشت زده شدم. کسی که مادر شد دیگه باید همه چیز رو تحمل کند.»

برای بسیاری از این زنان خبر مادر شدنشان جزء اتفاقات خوب زندگی محسوب می‌شده است و در آن سن برایشان مثل یک بازی بوده که آن‌ها را از رنج زندگی، خشونت همسران و مسئولیت‌های سنگینی که ناگهان بر دوش آن‌ها گذاشته شده بود می‌رهاند. یکی از این زنان خوشحالی خود از مادر شدنش را این‌گونه توصیف می‌کند:

«آزمایش دادیم گفت حامله است. اون موقع فهمیدم خوشحال شدم. دوست داشتم. حامله شدم بچه‌ام تکون می‌خورد خوشم می‌اومد. برام یجور مثل بازی بود.»

همان‌گونه که در مقدمه بیان شد بر اساس آمار یونیسف دختران زیر ۱۸ سال، ۶۰ درصد بیش از دختران بالای ۱۹ سال شاهد مرگ‌ومیر نونهالشان در یک سال اول زندگی هستند. تجربه زنان کودک همسر از مرگ نوزادانشان مؤید همین مطلب است. یکی از زنان کودک همسر که در ۱۴ سالگی ازدواج کرده و ۴ تا از فرزندانش قبل از یک‌سالگی فوت شدند می‌گوید:

«اولین بچه‌ام رو ۱۵ سالگی زاییدم. هیچکس برام چیزی از زایمان نگفت. طبیعی زاییدم. خیلی اذیت شدم، از غروب تا ۵ صبح درد داشتم. بچه‌ام به دنیا اومد خیلی درد داشتم، جیغ می‌زدم. شوهرم نبود. خونه بود. بیمارستان نیومد، با مادرم رفتم. صبحش بچه رو آوردن بغلش کردم. دوسش داشتم. ولی بچه نموند که، ۴۰ روز نگه داشتم مرد. دختر بود. وقتی فوت کرد من خیلی ناراحت شدم، خیلی گریه کردم. لباس‌ها و ملاف‌هاش رو بو می‌کردم گریه می‌کردم.»

تفکرات مردسالارانه‌ای چون اهمیت تولد فرزند پسر و تفاوت قائل شدن میان فرزند دختر و پسر بخشی از چرخه ظلم به زنان است که باعث می‌شود زنان مجبور شوند تا زمان تولد فرزند پسر به بارداری‌های مکرر تن دهند و فرزندان دختر نیز تا همیشه مورد تبعیض و تفاوت قرار گیرند. یکی از زنان که ۱۲ بارداری را تجربه نموده است می‌گوید:

«خودم هم دوست داشتم بچه دار شم که برایش پسر بیارم. شوهرم ناراحت بود همش واسش دختر می‌شد. دختر می‌شد سرکوفت بهش می‌زدن که تو اجاقت کوره، زنت همش دختردارمیشه. شوهرم فقط پسر دوست داره الآن هم دخترهاشو دوست نداره. میگه دختر به درد نمی‌خوره. منم می‌گفتم انقدر پسرپسرکردی اینم پسرات چیکار می‌کنن واسه ما والا هیچکاری واسمون نمی‌کنن. اولین پسر رو حامله شدم انقدر خوشحال شد نمی‌دونی واسش چیکار می‌کرد می‌پردش امام زاده‌ها میداشت رو کولش. به دخترها اینجوری نمی‌کرد من ناراحت بودم با دختر خوب نبود. به پسر خیلی اهمیت می‌داد. الآن هم میگه خداکنه فقط اینا ازدواج کنن من پسرای اینا رو بینم بعداً بمیرم. پسراشون رو فقط ببینه دختراشون رو نه. پسریه دیگه چیکارش کنم.»

تصور این زنان از مادری به نگه‌داری فیزیکی و مواظبت‌های اولیه مانند خوراک، حمام و تهیه امکانات اولیه زندگی محدود می‌شود. چراکه خود نیز در زمانی که به کانون خانواده، محبت و حمایت پدر و مادر برای رشد و هویت‌یابی نیاز داشتند در موقعیتی رها شدند که برای ورود به آن آمادگی‌های لازم را کسب نکرده بودند. برای مثال یکی از زنان درباره علت تصمیم خود برای جلوگیری از بارداری می‌گوید:

«دیگه قرص خوردم نداشتم حامله بشم. ۱۳ سال قرص خوردم. دیگه بچه نخواستم خسته شدم. دیگه ۳ تا پسر داشتم. گفتم دیگه هی پسر پسر نمی‌کنه. اون می‌خواست من دیگه نمی‌خواستم. می‌گفت چرا

دیگه بچه‌دار نمیشی؟ می‌گفتم دیگه بسه نمی‌خواد. اون نمی‌دونست. من هرشب قرص می‌خوردم. هر وقت می‌خواستم برم حموم ماشالا ۵- ۶ تا بچه رو بلند می‌کردم می‌بردم حموم یک نفری همه اینا رو می‌شستم می‌کردم بیرون بعداً خودم دیگه خسته می‌شدم. خانمه رو صدا می‌کردم می‌گفتم بیا منو بشور.»

و در بسیاری موارد دیده می‌شود که مادر هیچ حس مادری به فرزندش ندارد و از آنجایی که در هنگام تولد فرزند، خود نیز کودکی بیش نبوده به گونه‌ای فرزند را رقیب خود می‌داند و او را مایه دردها و ناراحتی‌هایی می‌داند که اجازه نداده به راحتی طلاق بگیرد و از زندگی مصیبت‌بار خود رهایی یابد. یکی از زنان ۲۳ ساله که در ۱۲ سالگی شوهر کرده و ۱۴ سالگی باردار شده و اکنون از شوهرش در شهرستان طلاق گرفته، فرزند ۶ ساله‌اش را رها کرده و به تهران آمده می‌گوید:

«اصلاً دلم نمی‌خواد دیگه بهش فکر کنم. دلم می‌خواد یادم بره که بچه ای داشتم. انقد از دست شوهرم زجر کشیدم اینم پسر همونه می‌خواد دو روز دیگه مثل باباش بشه. من سنی ندارم من اصلاً نفهمیدم زندگی چیه می‌خوام دوباره از اول زندگی کنم. بینم زندگی چطوره. بچه رو که به من نمیدن برم کلی بدوام تو داد گاه‌ها آخرش هم بهم بدن، بیاد دوروز دیگه بشه لنگه باباش.»

ازدواج زودهنگام و خشونت خانگی

تجربه عام زنان مورد مطالعه از خشونت خانگی نشان می‌دهد که ازدواج زودهنگام می‌تواند یک عامل مثبت در بروز خشونت خانگی باشد. به نظر می‌رسد که زن در ازدواج زودهنگام به علت سن پایین، ناآگاهی از حقوق خود، قطع ارتباط با دنیای خارج پس از ازدواج و ترس شدید از تنبیه شدن، مانند یک کودک در معرض خشونت نمی‌تواند از خود دفاعی کند و به‌طور مکرر تحت خشونت قرار می‌گیرد. ترس شدید باعث پنهان کاری و عدم بیان مشکلات به خانواده و اطرافیان شده و انزوای کودک را

پس از ازدواج تشدید می‌نماید. یکی از زنان در مورد تجربه خود از خشونت همسرش می‌گوید:

«شوهر که کردم منو بعد دو ماه برداشت برد شهرستان. من بچه بودم. کاری بلد نبودم. هر کاری رو با کتک بهم یاد داد. هر وقت هرچی ازش خواستم با کتک جوابم رو داد. هیچکس هم اونجا نمی‌اومد به من سر بزنه، نه پدر و مادرم و نه هیچ کس دیگه. خودم تنها بودم. من اونجا کسی رو نداشتم، غریب بودم.»

دنیای کودکان زن باعث می‌شود که پس از خشونت به راحتی با رفتارهای ساده تشویقی خشونت را فراموش کرده و به امید تشویق‌هایی که شاید پس از بروز خشونت انجام شود به پذیرش رفتار خشونت آمیز تن دهد. چرخه ای که در خشونت خانگی تکرار می‌شود:

فاز اول تنش: فرد مهاجم عصبانی می‌شود شروع به تهدید می‌کند و سکوت سنگینی را به قربانی تحمیل می‌کند. قربانی تلاش می‌کند فضا را آرام کند و در رفتار و گفتار خود دقت کند تا مهاجم را خشمگین تر نکند.

فاز دوم بحران: فرد مهاجم خشونت جسمی، جنسی، روانی، اقتصادی و کلامی را اعمال می‌کند. قربانی احساس تحقیر شدگی می‌کند و خود را در وضعیتی غیر عادلانه گرفتار می‌بیند.

فاز سوم توجیه: فرد مهاجم تلاش می‌کند رفتار خشن خود را توجیه کند. قربانی تلاش می‌کند تا این توضیحات را درک کند، در مورد رفتار و گفتار خودش دچار شک می‌شود و خود را مسئول وضع پیش آمده احساس می‌کند.

فاز چهارم ماه عسل: مهاجم پوزش می‌خواهد، درخواست کمک می‌کند یا حتی سخن از خودکشی به میان می‌آورد. قربانی به او شانس دیگری می‌دهد، به مهاجمش کمک می‌کند و تلاش می‌کند تا رفتار خود را تغییر دهد (Gosselin).

تجربه یکی از زنان به خوبی فازهای این چرخه را روایت می‌کند:

«وقتی منو می زد فقط گریه می کردم. از اینور می زد از اونور منو ناز می کرد. می گفت عیب نداره منو ببخش. محبت هم می کرد مثلاً سینما می برد. هر روز منو می برد سینما. منم سینما دوست داشتم اینجوری سرمو گول می زد دیگه. (مثل بچه ها می خندد)»

خشونت اعمال شده می تواند انواع متفاوتی از جمله خشونت روانی، کلامی، فیزیکی، اقتصادی، جنسی و اجتماعی داشته باشد.

خشونت روانی: رفتار خشونت آمیزی که شرافت و آبرو و اعتماد به نفس زن را خدشه دار می کند، این رفتار به صورت انتقاد ناروا، تحقیر، فحاشی، تمسخر، توهین، تهدیدهای مداوم به طلاق یا ازدواج مجدد اعمال می شود. یکی از زنان در مورد رفتار شوهرش پس از مرگ یکی از فرزندان می گوید:

«تا ۴۰ روز شوهرم دیگه با من حرف نزد. گفت تو بچه رو از قصد کشتی. من بهت گفتم درد داری؟ گفتی نه ندارم. این پسر بوده، از قصد پسرمو کشتی. تا ۴۰ روز هیچی برام نخرد، هیچی هم بهم نداد، اصلاً حرف هم باهام نزد. منم ناراحت بودم این باهام قهر کرده.»

خشونت اقتصادی: در بسیاری از نقاط جهان، زنان نیروی کار مجانی هستند و باید تا آخر عمر از خانواده خود مراقبت کنند بی آنکه امنیت اقتصادی داشته باشند. آنان دسترسی به منابع اقتصادی ندارند و کاملاً وابسته به مرد خانواده باقی می مانند و چنانچه مردان در این امر کوتاهی کنند، ادامه زندگی زنان جداً به مخاطره می افتد. تعریف دیگری که از این نوع خشونت می شود عبارت است از: هر نوع در مضیقه مالی دائم قراردادن قربانی. برای مثال یک زن ۲۳ ساله شرایط خود را این گونه بیان می کند:

«اصلاً هیچی که بهم پول نمی ده، پول هم داشته باشه خرج مادرش می کنه. ۳ ساله که مریضم منو دکتر نبرده. از خونه که اجازه نمی ده برم

بیرون. خودش هم که باهام نمیداد، پول هم که نمی‌ده. تو اون خونه
زندونی شدم. دلم می‌خواد بمیرم.»

خشونت جنسی: هر گونه رفتار غیر اجتماعی که در محیط زندگی خصوصی،
زناشویی و خانوادگی به صورت الزام به تمکین از شوهر صورت می‌گیرد. برای مثال
یک زن ۲۵ ساله در مورد تجربه خود از رابطه زناشویی می‌گوید:

«برای من مثل شکنجه می‌مونه. از همون اولین بار شب عروسی
که ۱۴ سالم بیشتر نبود تا الان هر بار دارم شکنجه میشم. ولی هیچی
نمیگم. چی می‌تونم بگم؟»

خشونت اجتماعی: ممانعت از برقراری روابط اجتماعی و انزوای اجتماعی. یکی
از زنان کودک همسر می‌گوید:

«می‌گفت حق نداری بیای بیرون از خونه. ولی خودش منو بیرون
می‌برد.»

گاه حوزه محدودیت‌ها بسیار شدید می‌شود:

«اصلاً اجازه نمی‌ده تا سرکوپه خرید هم برم. کافیه من برم بیرون
مادرش سریع بهش خبر میده. اینم شب میاد منو میگیره به باد کتک که
به چه حقی بدون اجازه رفتی بیرون؟»

یکی از عوامل بروز خشونت در ازدواج زودهنگام ناآگاهی طرفین از مسائل
زندگی و نحوه مواجهه با آن است. یکی از زنان که در ۱۴ سالگی ازدواج کرده تجربه
خود را چنین بیان می‌کند:

«همون شب اول عروسی که رابطه داشتیم من حامله شدم، خودم
خبر نداشتم. یکماه و یار داشتم. غذا درست می‌کردم بدم می‌اومد. هی
بهم می‌گفت بخور. نمی‌خوردم، منو می‌زد می‌گفت باید بخوری
می‌گفتم بابا نمی‌خورم. می‌زد تو دهنم ظرف و ظروف می‌شکست.
می‌گفت باید بخوری یه چیزی هست تو نمی‌خوری. فکر می‌کرد من

مثلاً یه جای دیگه با کسی خوردم باهانش غذا نمی خورم نه اون حالیش بود نه من حالیم بود که من ویار دارم. منم نمی دونستم حاملگی چیه بچه چیه.»

اعمال خشونت خانگی در فضای خانواده می تواند پیامدهای گوناگونی داشته باشد از جمله بروز بیماری های روحی - روانی و تمایل به خودکشی در زنان و ایجاد احساس نفرت در زن و انتقال آن به فرزندان. یکی از زنان در مورد احساس نفرت خود از شوهرش می گوید:

«همش عصبی بودم از کوره در می رفتم. منو ناراحت می کرد، فحش می داد، حرفای بد می زد. من اصلاً نمی خواستم بینمش. چندسال بود هرچی بهم می گفت می گفتم تو منو خیلی اذیت کردی. خیلی منو کتک زدی. من اصلاً دوست ندارم تو رو بینم. ازت نفرت دارم. به دخترها می گفتم من اصلاً نمی خوام بینمش. خسته شدم دیگه»

یکی از زنان کودک همسر در مورد افکار خودکشی ناشی از اعمال خشونت همسرش می گوید:

«. خیلی کتک می زد. با چوب می زد به بدنم جاش هم می موند. من می گفتم من الان دوا می خورم خودمو می کشم از دست تو. چندبار فکر کردم خودمو بکشم. گرتنه می خورم دیگه خسته شدم از دستت انقد کتک خوردم. واقعاً هم می خواستم خودمو بکشم اعصابم اصلاً خورد شده بود. می خواستم از دستش خودکشی کنم. می گفتم اصلاً زندگی کردن به درد نمی خوره.»

استثمار کار خانگی یا شغل بیرون

ازدواج زودهنگام اغلب باعث استثمار کار زن می شود. این استثمار می تواند شامل استثمار کار خانگی، روستایی یا اشتغال خارج از منزل باشد. به این معنی که فرد در ابتدای ازدواج مانند یک کودک کارگر در منزل شوهر یا خانواده شوهر به انجام کارهای

خانگی و در بسیاری موارد کارهای مربوط به روستا مانند کشاورزی، دامداری و ... مشغول می‌شود و در سال‌های بعدی و با مهاجرت خانواده از روستا، بیکاری و مشکلات اقتصادی این بار برای کارگری به خانه‌ها رفته و تمام درآمد خود را صرف چندسر عائله ای می‌کند که اکنون بدون هیچ حمایت مالی مانده‌اند. این بار زن مسئول اقتصادی خانواده نیز می‌شود ولی باز در همه این حالات نیروی کار او است شمار می‌گردد. به‌عنوان مثال یکی از زنان از تجربه کار روستایی می‌گوید:

«شوهر کردم منو برداشت برد روستا با من با بدبختی زندگی کرد. همش دنبال گاو و گوسفند بودیم. درو می‌کردیم عدس می‌چیدیم. یک بچه محصل نمی‌دونست که کار روستا چجوریه. با کتک بهم یاد می‌داد. نون پختن را با کتک بهم یاد می‌داد. دروکردن رو با کتک بهم یاد می‌داد. هر کاری که اونجا بود با کتک بهم یاد می‌داد. منو با چوب می‌زد به بدنم جاش هم می‌موند. ی‌دفعه زد تو دستم اومد بالا بعد خودش پشیمون شد. ۱۵ سال اونجا من فقط سختی کشیدم.»

یکی از زنان تجربه خود در مورد نظافت منازل و فشار نقش‌های گوناگون را این‌گونه بیان می‌کند:

«تو تهرون خونه‌های مردم سرکار می‌رفتم. چون وضعمون خوب نبود. اصلاً خرجی نداشتیم. اولاً شوهرم نمی‌داشت برم سرکار بعداً خواهرش گفت خرجی تون نمی‌رسه، دوسه تا مشتری برام گیر آورد. یواش یواش دیگه خودم راه افتادم. هر روز می‌رفتم سرکار، بعد می‌اومدم واسشون پخت و پز می‌کردم. بهشون می‌رسیدم. بچه‌ها مدرسه می‌رفتند. دختر بزرگم چون دیر آوردمش تهرون، مدرسه نرفته، بی‌سواده. الآن هم بی‌سواده. اون بچه‌ها رو نگه می‌داشت. من بچه‌ها رو می‌داشتم پیش اون می‌رفتم سرکار.»

در نهایت در این چرخه بازهم یک دختر است که قربانی می‌شود. اینجا هم مادر قربانی است که بیرون از منزل کار می‌کند و مسئول اقتصادی خانواده است و داخل منزل نیز باید به همه افراد خانواده خدمات ارائه دهد. فشار نقش‌های گوناگون مادر باعث می‌شود دختر هم قربانی شود. دختر پیش از ازدواج و در سنین کم برای نگهداری سایر فرزندان استثمار می‌شود و از هرگونه آموزش و پیشرفتی محروم می‌ماند.

خیانت

انتخاب ناآگاهانه و نوع نگاه ابزاری به زن در ازدواج زودهنگام باعث می‌شود خیانت و ارتباط شوهر با زنان دیگر از جمله پیامدهای شایع ازدواج زودهنگام باشد. جالب‌تر آنکه زنان نیز به علت ارتباط کم‌رنگ و پیوند سست‌مهر و محبت در چنین ازدواج‌هایی به این‌گونه رفتارهای مردان واکنشی نشان نمی‌دهند و آن‌قدر همه چیز برایشان بی‌تفاوت شده است که حتی آگاهی به خیانت شوهر نیز برایشان اهمیتی ندارد. توگویی که آنان مردگانی در هیات زندگان‌اند. یکی از زنان در مورد تجربه آگاهی خود نسبت به خیانت شوهرش می‌گوید:

«شوهرم عاشق یک خانمه شد. اون موقع ۲ تا بچه داشتم. می‌رفتم سرکار. تو نگو شوهرم از سرکار میاد خانمه برایش چایی می‌ذاره. من می‌نشستم، خانمه می‌اومد وسط من و شوهرم می‌نشست. شوهرم با گیس‌های اون بازی می‌کرد، منم هیچی نمی‌گفتم. به شوهرم گفتم تو اینو می‌خوای، اونم تو رو می‌خواد، برو عقدش کن. من ناراحت نمی‌شدم عین خیالم نبود بیاد بشینه. می‌دیدم به من اهمیت نمی‌ده اصلاً دوشش نداشتم. شوهرم الان هم باز یادش می‌کنه میگه لیلی کجا افتاده بیاد یه سر به من بزنه».

کودکی ازدست‌رفته

در ازدواج کودکان، کودک درست زمانی که وارد مرحله نوجوانی می‌شود و باید هویت خود را بیابد بدون گذراندن مناسب این دوران وارد دوره بعدی یعنی بزرگسالی

می‌گردد و چون هویت شخصی شکل نگرفته است فرد با عدم اطمینان به باورها و تمایلات خود و حسی ضعیف نسبت به خود وارد زندگی‌ای می‌شود که در آن‌هم در موضع ضعف و تبعیت مرد قرار دارد. یکی از زنان می‌گوید:

«خب من سنی نداشتم. اون هم سنش بیشتر بود هم قد و هیکلش خیلی گنده تر بود. من واقعاً ازش می‌ترسیدم. من هیچی بلد نبودم. هیچی نمی‌دونستم. هیچکس برای من توضیح نداده بود. از خونه هم که بیرون نمی‌رفتیم مثل پسرها تو کوچه خیابون چیزی یاد بگیریم. من از خودم هیچی نداشتم. هرچی اون می‌گفت باید قبول می‌کردم. من حتی الان هم فکر می‌کنم نمی‌دونم کی هستم چی می‌خوام آینده قراره چی بشه».

کودکی ازدست‌رفته این زنان در تمنای امروزشان برای بازی رخ می‌نماید، دورانی که زود خاتمه یافت و فرصت بازی و کودکی را از آنان گرفت:

«قبل ازدواج تو مدرسه بازی می‌کردم، فوتبال، پینگ پنگ بلد بودم. تو مدرسه ورزش خیلی دوست داشتم. لی لی و وسطی هم بازی می‌کردم. بعد ازدواج دیگه هیچوقت بازی نکردم. دوست داشتم بازی کنم (می‌خندد). دیگه بعد ازدواج انقد سرمون شلوغ شد اصلاً نفهمیدیم چی شد. یاد اونموقع خیلی می‌افتم. می‌بینم بچه‌ها بازی می‌کنن خوشم میاد. (می‌خندد)».

انزوا

زنان پس از ازدواج زود هنگام به نوعی دچار انزوا می‌شوند و از آنجایی که مرحله قبل یعنی دوران نوجوانی به‌درستی و در مسیر طبیعی خود طی نشده است، فرد پایگاه‌های اجتماعی مانند مدرسه را که برای رشد مهارت‌های اجتماعی و فرایند

اجتماعی شدن ضروری است، رها کرده، در چارچوب خانه محصور می‌شود و در معرض انزوای عاطفی، تنهایی و افسردگی قرار می‌گیرد.

«قبل ازدواج تو مدرسه با چند تا از بچه‌ها حرف می‌زدم، بازی می‌کردم. ولی هنوز سنی نداشتم که بفهمم صمیمیت چیه. بخوام با کسی صمیمی باشم. اصلاً بابام اجازه نمی‌داد که بخوام با کسی بریم بیایم. بعد ازدواج هم با کسی دوست نبودم، آخه تو چارودیواری خونه که کسی نیست آدم باهاش دوست بشه. الآن هم هیچ دوستی ندارم. اونجوری که کسی رو داشته باشم که باهاش حرف بزنم، برم پیام، کسی رو ندارم».

انتخاب گری (قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری)

دختر در ازدواج زودهنگام از ابتدا و در ساختار خانواده پدری می‌آموزد که حق انتخابی ندارد. انتخاب و تصمیم‌گیری دختر در ازدواج نقشی ندارد. یکی از زنان در مورد نحوه ازدواج خود می‌گوید:

«اولین بار این‌ها او مدن خواستگاری، بابام همون یک دفعه‌ای بهشون داد. من اصلاً نمی‌دونستم این‌ها قراره بیان خواستگاری. اون موقع مدرسه می‌رفتم. من اصلاً دوست نداشتم باهاش ازدواج کنم. بابام به زور داد. نمی‌شنیدم چی می‌گفتن من اصلاً خالیم نمی‌شد. فقط دیدم بابام گفت: اینا او مدن خواستگاری تو، منم دادم. من اصلاً نمی‌تونستم رو حرف بابام حرف بزنم».

این عدم انتخاب تا آنجا پیش می‌رود که حتی بله عروسی را هم مادر به جای عروس می‌گوید:

«قبل جشن رفتیم محضر عقده‌مون کردن. وقتی عقده‌مون رو می‌خواند تا حالا ندیده بودم نمی‌دونستم چی میگه. وقتی پرسید وکیلیم یا نه؟ من روم نمی‌شد. مادرم گفت بله. همش می‌ترسیدم، فقط ترس تو بدنم بود».

همش می‌گفتم خدایا چجوری میشه چجوری نمیشه. این دیگه چیه این

دیگه کیه. تاحالا نمی‌دونستم شوهر چیه، ازدواج چیه، می‌ترسیدم.»

به علت سن پایین، عدم آگاهی، اعمال خشونت مردان، فقدان شکل‌گیری هویت و استقلال کودک همسر، قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری زنان در خانواده به‌مراتب کاهش می‌یابد. جالب‌تر آنکه حتی با افزایش سن زن نیز مناسبات قدرت در خانواده تغییر نکرده و مانند اوایل ازدواج به همان منوال گذشته ادامه می‌یابد. گویی ترس، اطاعت‌پذیری و واگذاری تصمیم‌گیری در وجود کودک تثبیت شده و برای اطاعت از مرد تا انتهای عمر تربیت می‌شود. به‌این ترتیب دور از ذهن نیست که بخشی از نظام‌هایی که در سیستم جامعه به دنبال نهادینه ساختن مردسالاری در نظام خانواده و جامعه هستند به دنبال ترویج ازدواج‌هایی از این دست باشند. چراکه در چنین فرایندی پذیرش مردسالاری از کودکی در وجود زن تثبیت می‌گردد و به‌راحتی قابل تغییر نیست.

یکی از زنان در مورد نحوه ازدواج زودهنگام دختران خود چنین می‌گوید:

«من دوست نداشتم دخترها زود ازدواج کنند. شوهرم زود اینا رو

شوهر می‌داد. من دوست داشتم اینا درس بخونند به یه جایی برسند

دستشون به دهن خودشان بره. دو تا دخترهایم که خودشون راضی

نبودن باباشون به زور شوهرشون داد. می‌گفتن ما اصلاً نمی‌خوایم

شوهر کنیم. دخترم می‌گفت من می‌خوام درس بخونم، درسش هم

خیلی خوب بود. باباش نداشت فقط گذاشت تا اول راهنمایی بخونه.

اینجا رو می‌خواست شوهر بده من نمی‌تونستم حرفی بزنم. می‌گفت تو

نباید حرف بزنی. اونموقع هم هنوز منو می‌زد، جلوی بچه‌ها هم خیلی

منو زده. حتی جلوی دامادها هم زده.»

مادری که فرزند را ۹ ماه در وجود خود پرورده، از شیره جان خود او را پرورده،

مراقبت نموده و به سن ۱۴ سالگی رسانده، حق ندارد در مورد ازدواج دختر خود نظری

بدهد:

«دامادم وقتی اومد خواستگاری دخترم، مشکل داشت ولی خانواده‌اش به ما نگفتن. همسایه طبقه پایین ما بودن. من از بالا می‌دیدم این یکدفعه با سر می‌خوره به دیوار. به شوهرم می‌گفتم این پسره مثکه دیوونه است. اومدن خواستگاری من گفتم دخترم رو شوهر نمی‌دم. شوهرم گفت به تو ربطی نداره. چونکه از روستای خودمه من باید دخترامو جلوی چشم خودم شوهر بدم. شوهرش داد. اونم موجی بود. هم دخترم هم نوه هام بدبخت شدن. دخترم همیشه میگه بابا رو نمی‌بخشم. منو بدبخت کرد.»

اگر انتخاب با من باشد!

این زنان اگر حق انتخاب داشتند، اگر پدر، شوهر و ... به او حق انتخاب و قدرت تصمیم‌گیری می‌دادند و یا دست کم نهادی در جامعه وجود داشت که از آنان حمایت کند چگونه زندگی می‌کردند و سبک زندگی خود را چگونه برمی‌گزیدند؟:

«آگه دوباره به دنیا بیام هیچ کس هم مجبورم نکنه دوست دارم درس بخونم، انقدر زود ازدواج نکنم. ۲۰ - ۲۵ سالگی ازدواج کنم فقط هم یک بچه بیارم. دلم می‌خواد با یه مردی ازدواج کنم که دست بزن نداشته باشه. البته وقتی آدم بچه نباشه از خودش دفاع می‌کنه. نمی‌ذاره که مثل من بهش زور بکن.»

بحث و نتیجه گیری

بررسی و تجزیه و تحلیل آنچه زنان دارای تجربه ازدواج زودهنگام بیان می کنند نشان می دهد که فقر و عوامل اقتصادی، فرهنگ خانوادگی، محلی و قومی و ترس از بی آبرویی مهم ترین عوامل رخداد ازدواج زودهنگام در نمونه مورد مطالعه بوده است. ازدواج زودهنگام می تواند پیامدهای متنوعی در زندگی زنان داشته باشد. تجربه عام زنان مورد مطالعه از خشونت خانگی نشان می دهد که ازدواج زودهنگام می تواند یک عامل مثبت در بروز خشونت خانگی باشد. خشونت خانگی می تواند کارکرد «ارضای نیازهای عاطفی» را در خانواده دچار اختلال کند و یکی از عواملی است که موجب می شود فمینیست ها عنوان کنند که این کارکرد عاطفی در خانواده، عادلانه جاری نمی شود. همان گونه که فمینیست ها بیان می کنند در ازدواج زودهنگام مشاهده می شود که همان ساختارهای اقتداری پدرسالارانه در خانواده، فرهنگ و جامعه که عاملی برای رخداد ازدواج زودهنگام بودند این بار موجب بروز خشونت خانگی می شوند. دوباره عدم اعتماد، شک و تردید نسبت به زنان، عوامل اقتصادی و فرهنگی که موجب رخداد ازدواج زودهنگام شده است باعث بروز خشونت خانگی نیز می شود. یکی از پیامدهای معمول ناشی از ازدواج زودهنگام ترک تحصیل دختران و عدم امکان ادامه تحصیل آن ها است.

ازدواج کودک از منظر روابط زناشویی می تواند یکی از مصادیق آزار جنسی کودکان باشد. در ازدواج زودهنگام کارکرد «تنظیم رفتار جنسی» که یکی از کارکردهای مهم خانواده است، یکی از نمودهای بارز نابرابری بین زن و مرد است؛ نابرابری که نهاد خانواده به آن دامن می زند. ارضای تمایلات جنسی برحسب معیارهای مردانه تعریف می شود و لذت و رضایت زن به هیچ وجه مورد توجه قرار نمی گیرد. بیشتر این زنان از رابطه جنسی به گونه یک شکنجه یاد می کنند. ضرورت احراز رضایت زن نسبت به برقراری ارتباط نه تنها هیچ اهمیتی ندارد که برخلاف رضایت زن و با خشونت تمام و بدون توجه به حالات روحی و جسمی وی رابطه به شدیدترین شکل ممکن پیش

می‌رود و آن‌گونه که فمینیست‌های رادیکال می‌گویند می‌توان آن را شکلی از تجاوز به شمار آورد که جامعه ما آن را نادیده می‌گیرد و درواقع، تجاوز را نهادینه می‌کند. تجربه زنان در ازدواج زودهنگام نشان می‌دهد که رضایت زن نسبت به برقراری ارتباط اهمیتی نداشته و به نظر می‌رسد که این زنان روزانه با پدیده تجاوز روبه‌رو هستند. برخلاف آنچه فمینیست‌های لیبرال به دنبال آن هستند، مردان در این حوزه، از هرگونه آزادی، اختیار و امتیازی برخوردار هستند و در مقابل زنان هیچ‌گونه امتیازی ندارند. در نمونه مورد مطالعه مشاهده می‌شود که مردان آزادی دارند که با وجود تفاوت سنی، دختر نوجوانی را به ازدواج خود درآورند، در ازدواج حق انتخاب و تصمیم‌گیری دارند و حتی پس از ازدواج نیز از آزادی برقراری رابطه جنسی خارج از چارچوب خانواده برخوردار هستند بدون آنکه زن بتواند اعتراضی کند و یا حتی جامعه مرد را محکوم کند.

اکثریت زنان کودک همسر مورد مطالعه یکی دو سال بعد از ازدواج باردار شده‌اند و میانگین سن اولین بارداری آن‌ها ۱۶/۵ سال بوده است. آنان علاوه بر کودک همسر، کودک مادر هم هستند. یعنی زمانی مادر شده‌اند که هنوز خودشان کودک محسوب می‌شدند. کارکرد «تولیدمثل» در خانواده که همواره بقای جوامع و به‌طور کلی بقای نسل بشر را تضمین می‌کند در ازدواج زودهنگام نمونه بارزی از عدم وجود حق کنترل بر باروری برای زنان است. درحالی‌که زنان در ازدواج زودهنگام مجبور هستند به خواست مردان و بر اساس فشار فرهنگ، اجتماع، خانواده، شوهر و آداب و رسوم سنتی به بارداری‌های مکرر تن دهند و انتخاب و مسئولیت آگاهانه آنان نقشی در این فرایند ندارد. در ازدواج زودهنگام ایفای نقش مادری و همسری برای زنان به‌عنوان یک تکلیف مطرح می‌شود و آن‌گونه که بتی فریدان اشاره می‌کند زندگی چنین زنانی در زندگی زنانه و خانه‌داری و مادری خلاصه می‌شود، آنان نه می‌توانند به تحصیل ادامه دهند و نه غیر از خانه، فرزندان و خانواده می‌توانند به چیز دیگری بیندیشند. آن‌ها

محصول فرهنگی هستند که از زنان انتظار رشد ندارد و حاصل آن تلف شدن یک نفس انسانی است.

یکی از علل ازدواج زودهنگام می‌تواند فرهنگ خانوادگی، محلی و قومی باشد. به‌نحوی که در نمونه مورد مطالعه مشاهده شد زنانی که خودشان در کودکی ازدواج کرده‌اند دختران‌شان و حتی نوه‌های دخترشان نیز با وجود تغییر زمانه در سنین کم ۱۴ الی ۱۷ سال ازدواج کرده‌اند. می‌توان به ارث رسیدن ازدواج زودهنگام را مرتبط با فرایند جامعه‌پذیری دانست. بر اساس استدلال فمینیست‌ها موقعیت زنان کودک همسر به‌عنوان همسر و مادر و نیز چگونگی فرایند جامعه‌پذیری در چنین خانواده‌هایی، نگرش‌های مربوط به زن و مرد و زنانگی و مردانگی را به نسل بعد منتقل می‌کند و نقش اصلی را در فرودست سازی زنان و تداوم تقسیم‌کار، مرزهای جنسیتی و روابط قدرت میان زن و مرد دارند. دختری که در خانواده‌ای تربیت می‌شود که در آن مادر در کودکی ازدواج کرده، فرصت تحصیل و رشد را از دست داده و درگیر روزمرگی شده و دختر می‌بیند که مادر نقشی اساسی در تصمیم‌گیری‌های خانواده ندارد و مورد تبعیض و محدودیت پدر قرار می‌گیرد نقش جنسیتی خود را متناسب با قواعد نظام پدرسالاری به‌خوبی می‌آموزد و آن را بازآفرینی می‌کند. بر اساس نقش «ایدئولوژی خانه‌نشینی» دستگاه‌های ایدئولوژیک و به‌بیان‌دیگر، مجاری جامعه‌پذیری مانند: خانواده، مدرسه و رسانه‌ها چیزی متفاوت از آنچه در خانواده دختر می‌گذرد به او نمی‌آموزند و در تثبیت این ایدئولوژی نقش دارند؛ بدین‌صورت که از کودکی به دختران یاد داده می‌شود که باید مطیع و مهربان باشند، هرچه می‌خواهند با کم‌رویی به دست آورند، نقش اصلی آن‌ها همسری و مادری است و باید از پدر و شوهر و حتی از برادر اطاعت کنند.

ازدواج زودهنگام اغلب باعث استثمار کار زن می‌شود. این استثمار می‌تواند شامل استثمار کار خانگی، روستایی یا اشتغال خارج از منزل باشد. آنچه این استثمار را دوچندان می‌کند «فشار نقش» و «تضاد نقش» های زنان است. آن‌گونه که مارلین فرنچ عقیده دارد که: «کار منزل به‌طورکلی، کار خسته‌کننده و ناخوشایندی نیست، اما همین

کار وقتی پول و فضا محدود است، وقتی مادری بچه‌های خردسال دارد، وقتی مجبور است پس از هشت ساعت یا بیشتر کار بیرون،

کار منزل انجام دهد، دشوار و پرزحمت جلوه می‌کند. زن‌ها از این که به‌طور منحصربه‌فرد مسئولیت کارهای خانه را به عهده دارند، شکایت دارند؛ زیرا هم باید چندین برابر کار انجام دهند و هم این که تقسیم‌کار در منزل عادلانه نیست. کسی که در منزل مسئول کارهای خانه است، به‌طور خودکار به‌صورت مستخدم سایرین درمی‌آید و چون کار منزل بی‌مزد است، پس زن باید بدون پاداش و احترام کاری را انجام دهد.» (فرنچ، ۱۳۷۳: ۳۰۵ - ۳۰۶).

بر اساس نظریه رشد روانی- اجتماعی اریکسون مرحله ۵ یعنی دوران نوجوانی مربوط به هویت در برابر گم‌گشتگی است. در ازدواج کودکان، کودک درست زمانی که وارد مرحله نوجوانی می‌شود و باید هویت خود را بیابد بدون گذراندن مناسب این دوران وارد دوره بعدی یعنی بزرگسالی می‌گردد. کودک زمانی که باید در دوران نوجوانی به کشف استقلال خود بپردازد و به‌عبارت‌دیگر، خود را حس کند، ناگهان و بدون آمادگی وارد دوران بزرگسالی و مسئولیت‌های ویژه آن می‌گردد و چون هویت شخصی شکل نگرفته و حس استقلال و کنترل و حسی قوی نسبت به خود که باید از طریق کاوش‌های شخصی، تشویق و پشتیبانی مناسب ایجاد شود رخ نداده، فرد با عدم اطمینان به باورها و تمایلات خود و حسی ضعیف نسبت به خود وارد زندگی‌ای می‌شود که در آن هم، در موضع ضعف و تابع مرد قرار دارد. بنابراین دور از ذهن نیست که احتمال خشونت خانگی در همه ابعاد آن، استثمار زن و جنس دوم بودن او به‌مراتب افزایش یابد.

بر اساس نظریه رشد روانی- اجتماعی اریکسون پس از مرحله نوجوانی مرحله ۶ یعنی دوران اولیه بزرگسالی مربوط به تعلق در برابر انزوا است. زنان پس از ازدواج زودهنگام به نوعی دچار انزوا می‌شوند و از آنجایی که مرحله قبل یعنی دوران نوجوانی به‌درستی و در مسیر طبیعی خود طی نشده است، فرد پایگاه‌های اجتماعی مانند مدرسه را که برای رشد مهارت‌های

اجتماعی و فرایند اجتماعی شدن ضروری بوده را رها کرده و در چارچوب خانه محصور شده است در معرض انزوای عاطفی، تنهایی و افسردگی قرار می‌گیرد. دختر در ازدواج زودهنگام از ابتدا و در ساختار خانواده پدری می‌آموزد که حق انتخابی ندارد. انتخاب و تصمیم‌گیری دختر در ازدواج نقشی ندارد. به علت سن پایین، عدم آگاهی، اعمال خشونت مردان، فقدان شکل‌گیری هویت و استقلال کودک همسر قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری زنان در خانواده به مراتب کاهش می‌یابد. جالب‌تر آنکه حتی با افزایش سن زن نیز مناسبات قدرت در خانواده تغییر نکرده و مانند اوایل ازدواج به همان منوال گذشته ادامه می‌یابد. گویی ترس، اطاعت‌پذیری و واگذاری تصمیم‌گیری در وجود کودک تثبیت شده و مانند یک کودک برای اطاعت از مرد حتی برخلاف میل خود تا انتهای عمر تربیت می‌شود. در واقع کودک همسر پس از ازدواج نیز در فرایند جامعه‌پذیری که مرد آن را مدیریت می‌کند سرب‌راه بودن و اطاعت کردن را تمرین می‌کند و در وجودش تثبیت می‌شود. به این ترتیب دور از ذهن نیست که بخشی از نظام‌هایی که در سیستم جامعه به دنبال نهادینه ساختن مردسالاری در نظام خانواده و جامعه هستند به دنبال ترویج ازدواج‌هایی از این دست باشند. چراکه در چنین فرایندی پذیرش مردسالاری از کودکی در وجود زن تثبیت می‌گردد و به راحتی قابل تغییر نیست. فمینیست‌ها این نقش سرپرستی مرد و اقتدار وی در خانواده را به چالش می‌کشند و از نظر آن‌ها، قدرت خانواده باید بین اعضا به صورت یکسان توزیع شود و نباید قدرت در دست مردان متمرکز باشد.

در مجموع می‌توان گفت این عقیده دوبرار که دو نقش همسری و مادری نهایتاً زن را در قید و اسارت نگاه می‌دارد و ازدواج غارت سازمان‌یافته کار و ویژگی‌های جنسی زن است، ممکن است به صورت کلی افراطی به نظر برسد ولی می‌توان گفت که در مورد ازدواج زودهنگام صادق است. بر اساس نظریه جسی برنارد در مورد ازدواج «فرهنگی» و «نهادی» این نفس ازدواج به خودی خود نیست که موجب انقیاد زنان می‌گردد بلکه کیفیت ازدواج و شرایط آن است که می‌تواند زمینه‌های انقیاد زنان را فراهم نماید. در مجموع و با توجه به نظریه سیستمی، ازدواج کودک را نباید به منزله یک تصمیم صرفاً شخصی یا خانوادگی تحلیل نمود بلکه باید آن را محصول روابط سیستم‌های گوناگون در یک جامعه دانست. سیستم‌های خانواده، مدرسه، محله، فرهنگ، دین، سیاست، قوانین و ... از جمله سیستم‌هایی هستند که

می‌توانند در این پدیده دخیل باشند و تحلیل صحیح روابط این سیستم‌ها و تأثیر آن بر بروز ازدواج زودهنگام می‌تواند به روشن‌تر شدن زوایای این پدیده یاری رساند.

بنابراین می‌توان گفت که برای جلوگیری از رخداد ازدواج زودهنگام و کاهش آسیب‌ها و پیامدهای آن می‌بایست با نگاه سیستمی همه اجزای سیستم را مورد بررسی قرارداد. بخشی از این فرایند مرتبط با آموزش و ارتقای فرهنگی خانواده‌ها، به ویژه اقشار کم‌درآمد و کمتر تحصیل‌کرده است. از سوی دیگر نقشی که مدارس می‌توانند در آموزش دختران و حمایت آنان خصوصاً با پیگیری شرایط دانش‌آموزان و علل ترک تحصیل آنان از سوی مشاورین و مددکاران مدارس ایفا نمایند قابل توجه است. پیش‌بینی خدمات و حمایت‌های محله‌ای خصوصاً در محلات حاشیه‌نشین می‌تواند به پیشگیری از ازدواج زودهنگام یاری رساند. آگاهی بخشی جامعه، مسئولان و مراجع مذهبی نسبت به عواقب و پیامدهای ازدواج زودهنگام می‌تواند به تغییر نگرش‌ها و تغییر فرایندها یاری رساند. در نهایت تغییر قانون به نحوی که به هیچ‌وجه ازدواج کودک را توجیه نکرده و به رسمیت نشناسد می‌تواند گام‌های مؤثری در این زمینه باشد.

پیشنهادها

- تغییر نگرش‌ها و فرهنگ مقدم بر هر اقدامی است. اطلاع‌رسانی و آگاهی بخشی مسئولان، مراجع و پایگاه‌های مذهبی و عموم جامعه نسبت به پیامدهای ازدواج زودهنگام می‌تواند به تغییر نگرش‌ها یاری رساند.

- با توجه به نتایج مطالعه در مورد پیامدهای منفی ازدواج زودهنگام به نظر می‌رسد تغییر قانون به نحوی که ازدواج زیر ۱۸ سال را با هیچ تمهیدی به رسمیت نشناسد گامی اساسی برای کاهش این پدیده به شمار می‌رود.

- با توجه به علل شایع ازدواج زودهنگام ارائه خدمات حمایتی اقتصادی و آموزشی به خانواده‌ها بویژه خانواده‌های کم‌درآمد و کمتر تحصیل کرده می‌تواند به کاهش آسیب‌های این پدیده یاری رساند.

- ارائه آموزش‌های پیشگیرانه برای والدین: مانند آموزش والدین در مورد نیازهای کودک و نوجوان و مراحل رشد شخصیت، سن و شرایط مناسب ازدواج فرزندان، مهارت‌هایی که فرزندان‌شان باید پیش از ازدواج به آن مجهز باشند و آموزش‌هایی که والدین را برای حمایت و همراهی فرزندان برای یک ازدواج مناسب آماده می‌کند. این آموزش‌ها می‌تواند از طریق مدارس، فرهنگسراها و سازمان‌های مردم‌نهاد ارائه شود.

- ارائه آموزش‌های پیشگیرانه برای دختران نوجوان: مانند آموزش دختران نوجوان در مورد حقوق و نیازهای خود در سنین گوناگون، آموزش مهارت‌های زندگی برای تقویت آنان جهت مقابله با مشکلات، تقویت خودکنترلی و خودمراقبتی جهت جلوگیری از به‌اصطلاح اغفال دختران نوجوان، معرفی راهکارها و نهادهایی که در هنگام بروز مشکل، یا اجبار خانواده یا دیگران و تحدید قدرت تصمیم‌گیری آنان بتوانند از حمایت و یاری آن‌ها استفاده کنند. این آموزش‌ها می‌تواند از طریق مدارس، فرهنگسراها و سازمان‌های مردم‌نهاد ارائه شود.

- تأسیس سازمان‌های مردم‌نهادی که در جهت حمایت از حقوق دختران و زنان بتوانند فعالیت‌های مؤثری انجام دهند. این فعالیت‌ها می‌تواند در دو حوزه پیشگیری و مداخله و با روش‌های فردی، گروهی، جامعه‌ای، تحقیقات اجتماعی و اقدام اجتماعی انجام شود. مددکاران اجتماعی می‌توانند در این حوزه نقش مؤثری ایفا نمایند. چنین سازمانی در بخش پیشگیری با آموزش خانواده‌ها و دختران نوجوان می‌تواند از رخداد ازدواج زودهنگام پیشگیری نماید. در حوزه مداخله می‌تواند آسیب‌های زنانی را که در کودکی ازدواج کرده‌اند کاهش دهد و از آنان حمایت کند. در میان روش‌هایی که می‌توانند استفاده کنند روش اقدام اجتماعی از اهمیت زیادی برخوردار است چراکه

مددکار اجتماعی از این طریق یافته‌های خود را درباره مشکلات یا نیازها، از طریق ارائه پیشنهاد، تصویب قوانین، تدوین برنامه‌های اجرایی در سطح کلان جامعه مطرح می‌نماید و می‌تواند تأثیرگذاری وسیعی داشته باشد. به‌عنوان مثال تلاش برای تغییر قانون سن ازدواج به‌گونه‌ای که ازدواج زیر ۱۸ سال در هر شرایطی ممنوع باشد از جمله اقدامات در این زمینه است.

منابع

- آبوت، پاملار. و کلر، والاس. (۱۳۷۶)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی*، مترجم: مریم خراسانی و حمید احمدی، تهران: دنیای مادر.
- اعزازی، شهلا. (۱۳۸۳)، *خشونت خانوادگی؛ زنان کتک‌خورده*، تهران: سالی.
- پین، مالکوم. (۱۳۹۱)، *نظریه نوین مددکاری اجتماعی*، مترجم: طلعت اللهیاری، تهران: دانژه.
- ریتزر، جورج. (۱۳۸۰)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، مترجم: محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- سگالن، مارتین. (۱۳۷۰)، *جامعه‌شناسی تاریخی خانواده*، مترجم: حمید الیاسی، تهران: مرکز.
- فرنچ، مارلین. (۱۳۷۳)، *جنگ علیه زنان*، مترجم: توراندخت تمدن، تهران: علمی.
- دوبووار، سیمون. (۱۳۸۰)، *جنس دوم*، ترجمه قاسم صنعوی، تهران: توس.
- گراگلیا، کارولین. (۱۳۸۵)، *فمینیسم در آمریکا تا سال ۲۰۰۳*، مترجم: معصومه محمدی، تهران: معارف.
- گرت، استفانی. (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی جنسیت*، مترجم: کتایون بقایی، تهران: دیگر.

- مشیر زاده، حمیرا. (۱۳۸۵)، *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*، تهران: شیرازه، چاپ سوم.
- مشیر زاده، حمیرا. (۱۳۸۳)، *مقدم‌های بر مطالعات زنان*، تهران: دفتر مطالعات و برنامه ریزی فرهنگی و اجتماعی.
- مطیع، ناهید. (۱۳۷۸)، *فمینیسم در ایران در جست‌وجوی یک رهیافت بومی*، بولتن مرجع (۴): *گزیده مقالات و متون درباره فمینیسم*، تهران: الهدی.
- معبودیان، بهروز. (۱۳۸۶)، *آسیب‌شناسی ازدواج اجباری*، تهران.
- میل، جان استوارت. (۱۳۷۹)، *انتیاد زنان*، مترجم: علاءالدین طباطبائی، تهران: هرمس.
- هام، مگی. (۱۳۸۲)، *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*، مترجم: نوشین احمدی خراسانی و دیگران، تهران: توسعه.
- Abdsaeidy J, Akbari A. (). *Medical research method*, Tehran: Abrang.
- Erikson EH. (). *Identity and the life cycle*, New York: Norton.
- Gosselin, denise kindschi. (). *Heavy Hands: An Introduction to the Crimes of Family Violence*, Prentice Hall, th edition.
- Schaefer, Richard. (). *Sociology*, New York: McGraw, Hill Book Co.
- Streubert H, Carpenter D. (). *Qualitative Research in nursing*, Philadelphia: Lippincot.
- UNICEF. (), World children state.
- UN Women. (). *Definition of forced and child marriage*.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی